



بحثی دربارهٔ:

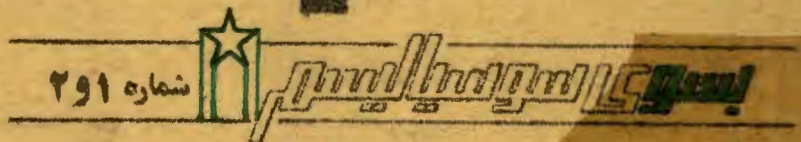
محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران

رزمندگان و راه‌کارگر:

جسَدِ اَلِ بَرَسْرَتِ حَقِّق

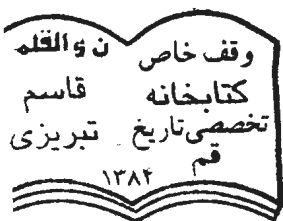
سَوَسِیَالِیْسِمِ خَلْقِی!

نقل از:



اتحاد مبارزان کمونیست

کارگران جهان متحد شوید



قسمت اول صفحه ۲

قسمت دوم صفحه ۳۸



قسمت اول

نقل از:

شماره ۱



پنجمی

چندی است که "رزمندگان" و "راه‌کارگر" بر سر مفهوم و محتوای "سه شعار راه کارگر" به مجادله برخاسته‌اند. دو گروه خود سوالات محوری این مجادله را چنین فرموله می‌کنند: اولاً "چه طبقه ای باید در انقلاب ما نابود شود؟" و ثانیاً، "چه سیستمی را باید از جا کند؟"، و ظاهراً هر دو بر سر اینکه این "نظام سرمایه‌داری وابسته" است که باید در انقلاب دموکراتیک ما نابود شود به توافق می‌رسند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی "بورژوازی بزرگ انحصاری" برای این منظور کافی است یا "بورژوازی متوسط هم باید نابود شود، ادامه می‌یابد.

آنچه از همین ابتدا پیدا است اینست که در ورای این فرمولبندی انتزاعی از مسأله - که هر دو گروه را در تداوم بحث به مقولات عام تری و انتزاعی تری چون طبقه، سیستم و... می‌کشاند - سوال گرهی انقلاب حاضر، یعنی محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه پرولتاریا، نهفته است. سوالی که هیچیک تمایلی به طرح مستقیم آن نشان نمی‌دهند و بی هیچ تعمقی درباره معنای اقتصادی و پیش شرط‌های سیاسی "نابودی یک سیستم

تولیدی " همچنان در بررسی انتزاعی معضلی که خود ابداع کرده‌اند، یعنی "لزوم و یا "عدم لزوم" نابودی بورژوازی لیبرال در انقلاب ماسرگرم می‌مانند. به عبارت دیگر، چهارچوب اصلی و اصولی این مجادله را می‌بایست تحلیل و بررسی خصوصیات انقلاب دموکراتیک در کشور ما، مطالبات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا از این انقلاب و از این طریق، بررسی و تعیین وظایف کمونیست‌ها در انقلاب حاضر تشکیل دهد. و اگر ارزیابی این چهارچوب اصلی به مسأله‌نگاه کنیم به وضوح در می‌یابیم که "مجادله" راه کارگروزمندگان سر "سرنوشت بورژوازی لیبرال" در محتوای خود در واقع تأکیدی است بر توافق دو گروه بر سر "ضرورت تحقق سوسیالیسم خلقی" - که خود اساسی ترین انحراف چشم کمونیستی در سطح مقولات برنامه‌ای است (درج کنید به سرمقاله همین شماره). ضرورت افشای این انحراف برنامه‌ای بواز این طریق مقابله با اشتباهات تاکتیکی انحرافی است که بر آن متکی است. علت اصلی علاقه و ورود ما باین بحث است، و به این منظور پس از بررسی انتقادی نقطه نظرات مطروحه در این مجادله و توضیح درک پوپولیستی هر دو گروه از انقلاب دموکراتیک و سوسیالیسم، موضع خود را در قبال این مسائل مشتتا خواهیم شگافت.

ابتدا نگاهی دقیق تر به مجادله دو گروه بیان داریم.

رزمندگان در مقاله "درباره سه‌شماره راه کارگر" (شماره ۹)، راه کارگر را "متهم" می‌کنند که با

"جدا کردن مبارزه بر علیه امپریالیسم از مبارزه بر علیه سیستم موجود و علیه طبقه سرمایه‌دار، در واقع انقلاب دموکراتیک پیروزمندی را در نظر دارد که در آن ضمن آنکه سیستم موجود از بین نمی‌رود، انقلاب نیز پیروز می‌شود..." (تاکید ها از ماست) چراکه راه کارگر تنها شعار "تابودی سرمایه انحصاری وابسته" را طرح می‌کند، در حالیکه به اعتقاد رزمندگان "تابودی سرمایه انحصاری وابسته، تابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته نمی‌باشد". رزمندگان که اکیدا معتقد است "انقلاب ما وظیفه تابودی سیستم و سرمایه‌داری وابسته را بعهده دارد" از این مقدمات که "سرمایه انحصاری وابسته یا سرمایه بزرگ در سیستم معین عمل می‌کند یعنی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم" و همچنین "حقیقت آنست که بورژوازی ایران اکنون نماینده سیاسی ای دارد که بورژوازی لیبرال خطاب می‌شود" و نیز "بورژوازی لیبرال در حال حاضر نماینده کل بورژوازی ایران است"، به این نتیجه می‌رسد که "تابودی بورژوازی انحصاری وابسته" (یعنی شعار راه کارگر) برای "تابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" کافی نیست، بلکه بورژوازی لیبرال نیز باید نابود گردد.

رزمندگان در انتهای مقاله خود این بحث را بصورت دوسوال، دوسوالی که به زعم او "همه بطریقی از آن می‌گیرزند". جمع‌بندی می‌کند: "چه طبقه‌ای در انقلاب ما باید نابود شود؟" و "چه سیستمی را باید از جا برکنند؟".

در کارگزار سار - ۲۵) در پاسخ به روشندان
 این "انهم" را که گویا دانشکده ترستی خوانند سیستم
 سرمایه‌داری وابسته را در یک انقلاب دموکراتیک
 نابود کند شنیدا رد می‌کنند " ما می‌گوییم زمانی
 مصلحت ما وابسته است که سرمایه‌داری بصورت شیوه
 مسلط تولید در آن جریان داشته باشد. بنابراین این
 بخشی راه کارگر می‌گوید باید دستان امپریالیسم از
 میزبان قطع کرده، اساساً به این رابطه تولیدی
 مسلط نظر دارد. سیستمی که ما از آن سخن می‌گوییم
 این است و طبیعی است که راه کارگر معتقد است
 این سیستم باید نابود شود. در هیچک از آثار و
 نوشته‌های راه کارگر مطلبی دال بر بریکای سرمایه‌داری
 بصورت شیوه مسلط تولید و اشاره‌ای صریح بریکای
 این سیستم نمی‌بینیم " (تاکید اول در اصل بویقیه
 از ما است) . در حقیقت اختلاف راه کارگر با رزمندگان
 گان در اینست که راه کارگر نابودی بسورژوازی
 انحصاری وابسته را برای نابودی سیستم سرمایه‌داری
 وابسته کافی می‌داند و از رزمندگان می‌پرسد " آیا
 نابودی سرمایه‌داری وابسته در گرو نابودی سرمایه
 متوسط است؟! " و البته پاسخ خود او به این سوال
 منفی است .

ما در اینجا وارد بحث نمی‌شویم که رفقا بر
 مبنای چه "تحلیل اقتصادی" آشفته‌ای^(۱) "سیستم
 نابود شدنی" و "طبقه نابود شدنی" در انقلاب^(۲) را
 استنتاج می‌کنند. این خود به بحث مفصلی نیاز دارد
 که باید در نوشته دیگری به آن پرداخت. همانطور
 که گفتیم، قصد ما نشان دادن و نقد درک پوپولیستی

راه کارگر و رزمندگان از انقلاب دموکراتیک ،
نقش ، وظایف و مطالبات پرولتاریا در این انقلاب
و مفهوم اقتصادی و سیاسی پیروزی آن است . بهمین
منظور بررسی خود را از آنچه هردو گروه بر سر آن
اتفاق نظر دارند ، یعنی ضرورت نابودی سیستم
سرمایه داری وابسته در انقلاب حاضر آغاز می کنیم .

با اندک تعمقی در تئوری رزمندگان و راه کارگر
از سرمایه داری وابسته ، و البته با قدری خوشبینی
نسبت به این تلقیات (چراکه پایین تر خواهیم
دید که التقاط در اقتصاد ، اساس انحراف پوپسوی-
نیستی دوگروه است) ، در می یابیم که وقتی رفقا
از " نابودی سیستم سرمایه داری وابسته " سخن می-
گویند ، در واقع نمی توانند منظوری جز نابودی سیستم
سرمایه داری در کلیت آن داشته باشند . چراکه از
نظر رزمندگان " طبقه سرمایه دار ایران طبقه ای
است که بیش یا کم در وابستگی به امپریالیسم است " ،
" ساختمان اقتصادی سرمایه داری جامعه ما ، وجود
بورژوازی رابا وجود سرمایه داری وابسته منطبق
نموده است " و نیز " بورژوازی ملی در ایران اسطوی-
رهای بیش نیست " ، و راه کارگر نیز معتقد است
که " بورژوازی ملی مقوله ای متعلق به گذشته
است " و " برای اینکه میهن ما وابسته نباشد باید
روابط تولیدی مسلط در آن سرمایه داری نباشد " ، یعنی
" سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولیدی در میهن
ما (پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک) وجود نداشته
باشد " . و بنابراین گرچه هردو گروه همه جا از
" نابودی سرمایه داری وابسته " در انقلاب حاضر سخن

می‌گویند، اما از آنجا که بدست‌براین عقیده‌اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است، گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که "وظیفه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است" ! پذیرش این حکم مارا به یکی از دو تعبیر زیر از انقلاب حاضر می‌رساند:

- ۱ - انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است، و
 - ۲ - انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است،
- اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌باشد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم علی-رغم درکی که از وابستگی سرمایه‌داری ایران داریم نابودی "سرمایه‌داری وابسته" را با "نابودی سرمایه‌داری" مترادف نگیریم، آنگاه تعریف و تعبیر سومی نیز می‌توان از "نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر" بدست داد:

- ۳- شرط پیروزی انقلاب حاضر "نابودی سرمایه‌داری وابسته" و جایگزین شدن آن بوسیله "سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل" است. البته ما آگاهیم که رفقا (و بخصوص رفقای رزمندگان که مدت‌درازی است - چندماه - که بورژوازی ملی را "اسطوره" می‌دانند) از اینکه از نظرات آنان درباره یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند چنین استنتاجی شود سخت‌بر-خواهند آشفته. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتمال مطرح کنیم. پایین تر خواهیم دید که آیا محتوای واقعی "انقلاب دموکراتیک پیروزمند" از دید هر دو گروه همین هست یا خیر.

ابتدا لازم است که ببینیم کدامیک از تعابیر فوق
با نظرات رفقا درباره انقلاب ایران در تطابق
است .

۱- شق اول : " انقلاب ما بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد ". این حکمی است که یک تروتسکیست منسجم و یک ایده آلیست پیگیر برپایه "ضرورت نا-بودی سیستم سرمایه داری در انقلاب حاضر بی هیچ درنگ و تردیدی صادر می کند و باین ترتیب گریبان خود را از شر توضیح و توجیه تناقضاتی که اعتقاد به "ضرورت نابودی سیستم سرمایه داری در یک انقلاب دموکراتیک" بیار می آورد، خلاص می سازد . اما واضح است که وصله تروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد . راه کارگر از همان ابتدا (فاشیسم ، کاپوس یا واقعیت ، جزوه اول ، ص ۲۹) اعلام می دارد که "برای جلوگیری از سوء تفاهمات باید تاکید کنیم که از نظر ما در مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست " و رزمندگان پس از اینکه لزوم نابودی سیستم سرمایه داری وابسته " و نابودی کل طبقه بورژوازی را "اثبات" می کند، بلافاصله می افزاید : "اینجا نمی توان فوراً فریاد کشید : ای داد! ای امان ! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج می کنند! نه ! (واقعا شگفت انگیز است که یک کمونیست برای مرزبندی با تروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نکند! فریاد ما اینست که ای داد! ای امان ! اینها انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج

هم نمی‌کنند!) بهر حال وقتی رفقا باین حرارت با
ایده سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرزبندی می-
کنند، ما هم می‌پذیریم که اولین تعبیری که ما
از "ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب
حاضر" بدست دادیم هیچ قرابتی با نظرات دو گروه
ندارد. ما نیز این فرض (که باید گفت فرض "انسجام
در انحراف" است) را پس می‌گیریم و به سراغ شق دوم
می‌رویم.

۲ - شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است.
و نابردی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی
آن را تشکیل می‌دهد. این یک موضع انتقاطی تمام
عیار است، انقلاب را دموکراتیک ارزیابی می‌کند،
اما وظیفه نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز
استقرار سوسیالیسم نیست، را برای آن تعریف
می‌نماید. دموکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین
معناست که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرکه
آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی،
خود رانه در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه
در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین غیر پرولتروش
(خرده بورژوازی، دهقانان و...) متجلی می‌سازد
("جمهوری دموکراتیک خلق"، "دیکتاتوری انقلابی"
کارگران و دهقانان" و...) باین ترتیب وظیفه
نابودی سرمایه‌داری به مثابه یک وجه تولید سر-
عهده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر
حرکت طبقاتی نیروهای محرکه آن و نیز از نظر
محتوای سیاسی پیروزی اش، استقرار جمهوری دموکراتیک

کراتیک خلق ، اصولا نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را در دستور خود داشته‌باشد. آرمان ، آرمانی سوسیالیستی است (نابودی سرمایه‌داری) ، اما نیروهای طبقاتی و نیز حکومتی که قرار است به آن تحقق بخشند ، خلقی اند. این ایده التقاطی مضمون اصلی اندیشه رزمندگان و راه کارگر هر دو را تشکیل می‌دهد ، و برای آنکه مطمئن شویم که مواضع رفقا را تحریف نکرده‌ایم کافیت به متون خود رفقا رجوع کنیم. رزمندگان می‌نویسد :

"ما مشخصا از نابودی سیستمی که وجود دارد و طبقه اقتصادی ای که حاکم است سخن می‌گوییم . آیا این به معنای سوسیالیستی بودن انقلاب است " ، و طبعا پاسخ می‌دهد : خیر " نابودی بورژوازی به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌باشد. ترکیب طبقات و اقشار دیگر و سیستم که باید نابود گردد بما نشان می‌دهد که توده‌های خرده‌بورژوازی و پرولتاریا نیروی محرکه انقلاب ما می‌باشند و چنین ترکیبی از نیروها ، با توجه به خواست آنها ، به معنای وجود پروسه دموکراتیک تحول انقلاب و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر می‌باشد " و نیز : " واقعا معنی اینکه همه سرمایه‌های وابسته باید از میان برداشته شوند و ملی گردند چیست ؟ " و پاسخ می‌دهد که با توجه به اینکه " وجود بورژوازی ملی و یا سرمایه مستقل ملی " در ایران " رد " شده است . " این عبارت ... نمی‌تواند جز بمعنای نابودی بلافاصله طبقه

سرمایه‌دار در ایران و در نتیجه جنبه سوسیالیستی قوی انقلاب مانع باشد " (رزمندگان ، شماره ۶ ، نقد برنامه جناقل فدائی) . و راه کارگر نیز می‌نویسد: "برای نابودی "جریان سرمایه" و برای نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی پاسدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را می‌دهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست گیریم ، یعنی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید و جریان سرمایه اساساً درهم شکسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد".

آنچه نقل کردیم جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که هردو گروه اساس آموزش‌های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و پیش‌شرط‌های سیاسی و اقتصادی هریک نفی می‌کنند. مارکسیسم از نابودی سرمایه‌داری تنها یک چیز را اراده می‌کند: سوسیالیسم، که پیش‌شرط سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است - حکومتی که خود حاصل مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، به مثابه یک طبقه معین ، بر علیه بورژوازی است ؛ حال آنکه رزمندگان و راه کارگر بروشنی خواستار نابودی سرمایه‌داری (استقرار سوسیالیسم) از طریق یک انقلاب دموکراتیک اند! برقراری سوسیالیسم بوسیله جمهوری دموکراتیک خلق ، بدون دیکتاتوری پرولتاریا! رفقا بی سرو صدا ضرورت "درهم شکستن دولت بورژوازی" ، " تسخیر قدرت

سیاسی توسط پرولتاریا" ، "دیکتاتوری پرولتا-
 ریا" و... را از "مارکسیسم" خود حذف کرده‌اند.
 آموزش مارکسیسم درباره دولت (که لنین آن را
 چکیده مارکسیسم می‌دانست) یکجا از قلم افتاده
 و با تحریف پوپولیستی آن جایگزین شده است. و این
 نه "انطباق" مارکسیسم با شرایط مشخص جامعه
 ماست و نه هیچ "نوآوری و تعمیقی" در تئوری سو-
 سیالیسم. بیاد بیاوریم که سوسیالیسم علمی
 اساسا در تقابل با انواع دیگر سوسیالیسم، یعنی
 انواع ایدئولوژی‌های رادیکال بورژوازی-آناشسیم،
 پوپولیسم... که در پی استقرار سوسیالیسم توسط
 "خلق" بودند، رشد کرد و خصوصا در روسیه، مارکسیسم
 در مقابله و مبارزه با پوپولیست‌های تمام عیاری
 چون نارودنیک‌ها و سایرها تثبیت شد. (رجوع کنید
 به مناظرات سوسیال دموکراسی روس با پوپولیست‌ها،
 بویژه در "دوستان مردم کیانند"، لنین و "سوسیا-
 لیسم و مبارزه سیاسی" و "اختلافات ما"، پلخانف).

پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس
 و بیش از شصت سال از انقلاب اکتبر، هنوز رفقای ما
 سودای نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم
 را بدون مبارزه طبقاتی پیگیر، بدون دیکتاتوری
 یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتا-
 ریا، در سر می‌پرورانند. مارکسیسم هرگز ایسده
 و آرمان سوسیالیسم را بخود منحصر ندانسته است،
 اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان
 داده است که این تنها مارکسیسم است، این تنها

سوسیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسازد. "بشریت قرن ها وحتی هزاران سال رویای ازبین بردن "یکباره" همه انواع استثمار را داشته است ، ولی این رویاها همچنان بصورت رویا باقی ماندند تا زمانیکه ملیونها استثمار شده در سراسر جهان دریک مبارزه پیگیر ، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه داری را در مسیر تکاملی که آن جامعه طبیعا می پیمود تغییر دهند. رویا های سوسیالیستی تنها آنگاه به مبارزه سوسیالیستی بدلند که سوسیالیسم علمی مارکس ، اشتیاق تفهیم جامعه را به مبارزه یک طبقه معین مرتبط ساخت . خارج از مبارزه طبقاتی ، سوسیالیسم یا یک عبارت تهی است یا یک رویای ساده لوحانه . (لنین ، سوسیالیسم خرده بورژوازی و سوسیالیسم پرولتری) .

آری ، کسی که نابودی سرمایه داری را مستقیما از یک انقلاب دموکراتیک طلب می کند ، کسی که اینچنین اشتیاق "نابودی" سرمایه داری را از مبارزه و انقلاب یک طبقه معین (پرولتاریا) منفک می کند ، در همان حال سوسیالیسم خود را نیز به سوسیالیسم خرده بورژوازی تنزل می دهد و ، در ماهیت و حرکت هرگونه تمایزی بین خود و سوسیالیست های خرده بورژوازی چون مجاهدین خلق و دیگر مجاهدین "نستوه" را از میان برمی دارد . سوسیالیسم چنین کسی هیچ گونه تفاوتی با "جامعه بی طبقه توحیدی" ، "حکومت عدل علی" ، " قسط اسلامی" و ... نخواهد داشت .

سوسیالیسمی که تفاوتش حتی با "سوسیالیسم" دروغینی که شارلاتانها موعظه می‌کنند تفاوت بین رویای ساده لوحانه "و" عبارتی تهی " است .

وفقا این حکم پایه‌ای مارکسیسم را فراموش کرده‌اند که " سرمایه‌داری و امپریالیسم را نمی‌توان به هیچ طریقی حتی از طریق " ایده‌آل ترین " تحولات دموکراتیک از بین برد ، تنها از طریق انقلاب اقتصادی می‌توانند نابود گردند " (لنین ، پاسخ به کیفسکی) و این انقلاب اقتصادی ، یعنی استقرار سوسیالیسم ، یعنی نشان دادن مالکیت اجتماعی سر جای مالکیت خصوصی بروسائل تولید و مبادله با سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید اجتماعی ... " که پیش شرط ضرور آن دیکتاتوری پرولتاریا است . یعنی تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا " (نقل از برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه) . و در اولین قدم در سطح مقولات برنامه‌ای ، رفقای ما بدیهیت مارکسیستی ، این جزء لاینفک برنامه جنبش کمونیستی را از یاد برده‌اند ، که نابودی سرمایه‌داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ، منوط به دیکتاتوری پرولتاریا است . حکومت خلق (جمهوری دموکراتیک خلق ، دیکتاتوری دموکراتیک خلق و ...) نمی‌تواند سرمایه‌داری را نابود کند و وعده سوسیالیسم خلقی فریبی بیش نیست .

اما همینجا لازم است تاکید کنیم که —
پوپولیسم به نظرات رزمندگان و راه کارگر هر دو

بیک اندازه چسبندگی دارد، حتی اگر راه کارگر
 بدنبال "نابودی سیستم سرمایه‌داری" در انقلاب
 دموکراتیک نباشد و فقط "نابودی سرمایه‌داری" بصورت
 شیوه مسلط تولید" را طلب کند، چراکه اولاً، مارکسیسم
 هرگاه از نظام سرمایه‌داری (ویا هروجه تولید
 دیگر) سخن می‌گوید، مشخصاً همان "شیوه مسلط
 تولید" را مدنظر دارد. "سیستم سرمایه‌داری" و
 "سرمایه‌داری به مثابه شیوه مسلط تولید" در مارک-
 سیسم معانی متفاوتی ندارند، ثانیاً، اگر قصد
 راه کارگر از ذکر عبارت "شیوه مسلط تولید" اشاره
 به این نکته باشد که سرمایه‌داری در انقلاب دمو-
 کراتیک کاملاً نابود نمی‌شود، بازهم سرسوزنی از
 موضع یوپولیستی خود عدول نکرده است، زیرا
 مارکسیسم به روشنی حتی آغاز پروسه تحول تولید
 سرمایه‌داری به کمونیسم را (یعنی فاز پایینی
 جامعه کمونیستی را که معمولاً سوسیالیسم خوانده
 می‌شود) ^(۳) منوط به دیکتاتوری پرولتاریا
 کرده است، و لذا ایده "نابودی سرمایه‌داری بصورت
 شیوه مسلط تولید" در یک انقلاب دموکراتیک در
 معرض همان انتقادهاست که ایده "نابودی سرمایه-
 داری":

"میان جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی
 یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار
 دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار
 سیاسی می‌باشد که حکومت آن نمی‌تواند جز
 دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد."
 (مارکس، نقد برنامه گوتسا)

و نیز:

"بزرگترین سفاقت و پوچترین اتوبی ها
می بود هرآینه تصور می شد که بدون قهر،
بدون دیکتاتوری، گذار از سرمایه داری به
سوسیالیسم امکان پذیر است. تئوری مارکس
از مدتها پیش با نهایت صراحت برضد این یاوه
گوئی خرده بورژوا - دموکراتیک و آنارشیستی
سخن گفته است. و روسیه سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۷
نیز صحت تئوری مارکس را در این مورد با چنان
وضوح و با چنان طرز محسوس و موثری تایید
می کند که فقط افرادی که بطرز نومیدکننده ای
کند ذهن اند و یا جداتممیم گرفته اند از
حقیقت رخ بتابند ممکن است هنوز در این مورد
گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلوف ...
یا دیکتاتوری پرولتاریا، همراه حل بینا -
بینی یا فریب مردم بتوسط بورژوازی است ...
و یا حالتی از کند ذهنی دموکراتهای خرده
بورژوا ... که درباره وحدت دموکراسی،
دیکتاتوری دموکراسی، جنبه عمومی دموکرا -
تیک و اراجیفی از این قبیل یاوه سرائی می -
کنند."

(لنین، وظایف نوبتی حکومت شوروی)

فکر می کنیم خطوط کلی التقاط مواضع رزمند -
گان و راه کارگر در مورد رابطه "تابودی سرمایه -
داری" و "پیروزی انقلاب دموکراتیک" به اندازه
کافی روشن شده باشد: هر دو گروه وظایف و پیش
شرط های یک انقلاب سوسیالیستی را با وظایف و پیش

شده‌های یک انقلاب دموکراتیک درهم ریخته و مغشوش می‌کنند. از یکسو در برخورد به انقلاب دموکراتیک به توهمات "چپ‌روانه" دچارند، و از سوی دیگر، دقیقاً به این خاطر که وظایف انقلاب سوسیالیستی آشی را برعهده انقلاب دموکراتیک حاضر نهاده‌اند، در واقع ضرورت مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی، و انجام اهمیت و مکان وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر، را فراموش می‌کنند و به راست می‌افتند.

تا اینجا بحث ما، همانطور که پیشتر اشاره کردیم، بربرداشتی غیرانتقادی و خوشبینانه از تلقی‌ات اقتصادی رزمندگان و راه‌کارگر منکی بود. بعبارت دیگر ما فرض کرده بودیم که اولاً هر دو گروه به معنای واقعی این حکم که "وابستگی" خصیصه کلیت سرمایه‌داری در ایران است واقفند و نابودی وابستگی را از نابودی سرمایه‌داری جدا نمی‌کنند، و ثانیاً از مارکس و مارکسیسم می‌پذیرند که "نابودی سرمایه‌داری" معنایی جز استقرار سوسیالیسم نخواهد داشت. با چنین مفروضاتی مشاهده کردیم که هر دو گروه ناگزیر محتوای اقتصادی انقلاب دموکراتیک و وجه سیاسی آن (نیروهای طبقاتی محرکه و حکومت حاصل پیروزی آن) را بگونه‌ای التقاطی و پوپولیستی بیکدیگر ربط می‌دهند، و سوسیالیسم خلقی عنوان مناسبی برای چهارچوب عمومی این التقاط است.

اما یک چنین فرمولبندی التقاطی ای از رابطه اقتصاد و سیاست در پیروزی انقلاب دموکراتیک، در واقعیت امر از درکی بورژوازی از اقتصاد جامعه سرمایه‌داری مایه می‌گیرد. در واقع از همان ابتدا آشکار بود که جز این هم نمی‌تواند باشد. سوسیالیسم خلقی خود لفافه‌ای سوسیالیستی برای رادیکالیسم بورژوازی است و دقیقاً با عجز خود در ارائه نقدی پرولتری از مناسبات تولید سرمایه‌داری، از سوسیالیسم علمی متمایز می‌شود. آنکس که در صدد است تا "سیستم سرمایه‌داری" را به شیوه‌ای غیر پرولتری (خلقی) نابود کند، فی الواقع قبل از هر چیز درک غیر پرولتری خود را از این سیستم برملا می‌سازد. پس اکنون لازم است که "خوشبینی" را کنار بگذاریم و به تلقی اقتصادی رفقا از "نابودی سیستم سرمایه‌داری" نگاهی بیندازیم.

سوالی که رزمندگان و راه کارگر باید به آن پاسخ گویند اینست: حال که قرار است در "جمهوری دموکراتیک خلق" (یا هر نام دیگری که حکومت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک بخود بپذیرد) سیستم سرمایه‌داری نابود شود، وجه تولیدی که جانشین آن می‌گردد، آن مناسبات اجتماعی تولید که ناظر بر بازتولید زیست اجتماعی افراد خواهد بود، چیست؟ سوسیالیسم؟ "ای داد، ای امان، شما که انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمی‌کنید"، سرمایه‌داری؟ مسلماً

خیر، شما که بر سر نابودی آن در انقباض دموکراتیک اتفاق نظر دارید. یک پاسخ احتمالی می‌تواند وجه تولیدی باشد که نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی، وجه تولید موهوم سوسیالیستی "مستغری سوسیالیستی" دارد، یا همان "راه رشد غیر سرمایه‌داری" است که به معنای دقیق‌تر و عملی‌تر همان سرمایه‌داری است. راه کارگر در این زمینه سرنخ‌هایی بدست می‌دهد. درست است که در یکجا می‌نویسد "اما راه رشد غیر سرمایه‌داری گشایی برای پیش‌نیود (کذا) و ایکاش چنین امکانش وجود داشت (۱) طبقه کارگر پیش از این واقعیت این است که به چنین پندارهائی دل خوش کنست" (راه کارگر شماره ۲۷) و بدین طریق - به معنای بطریق هنرمندانه خاص راه کارگر - آلتروناشیو "راه رشد سرمایه‌داری" را "رد" می‌کند، اما در حاشیه دیگر و باز بطریق خاص راه کارگر، با اینهمه تمام از سیستمی که پس از نابودی سیستم سرمایه‌داری جانشین آن می‌شود چنین سخن می‌گوید: "آنگاه در پروژه‌های دیگر و در سیستمی دیگر که روابط و کیفیت دیگری به آن غلبه دارد...". و اینهمه در چندو چون این "سیستم دیگر" وقتش در کنار "مؤلفه‌های دیگر" دستگاه فکری راه کارگر قرار گیرد، معنایشی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند داشته باشد.

اما اسمش را هرچه بگذارند، محتوای عملی آن اقدامات جمهوری دموکراتیک خلق که "سرمایه-

داری را نابود می‌کند" کما بیش از ابلاهی سطور
 نوشته‌های هر دو گروه سر بر می‌کند، و این محتوی
 چیزی نیست جز صادره کردن و ملی کردن سرمایه‌ها
 توسط جمهوری دموکراتیک خلق. رزمندگان "صادر
 و ملی اعلام کردن سرمایه‌های وابسته" را "خلعت
 ویژه انقلاب"، و معادل "جنبه سوسیالیستی قوی
 تحول انقلابی در ایران" ارزیابی می‌کند، که
 البته "به قدرت پرولتاریا" ولی همچنان در یک
 انقلاب دموکراتیک و همراه متحدین غیر پرولتسر
 طبقه کارگر در این انقلاب انجام می‌گیرد. (رجوع
 کنید به رزمندگان شماره ۶، نقل برنامه حداقل
 فدائی، و همچنین نقل قولی که پیشتر از همین
 مقاله آوردیم) و راه کارگر نیز می‌نویسد:
 "برای نابودی "جریان سرمایه" و برای نابودی
 سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت
 سیاسی پاسدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی
 را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را
 می‌دهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در
 دست گیریم. یعنی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط
 تولید و جریان سرمایه اساساً درهم شکسته و قدرت
 اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر
 و متحدینش قرار گیرد". و نیز "بورژوازی بزرگ
 و سرمایه بزرگ حلقه‌های اصلی و کلیدی اقتصاد
 را در دست داشته و دارد.... بنابراین (میتوان)
 ... با تصرف مواضع سرمایه بزرگ "جریان سرمایه"
 و سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید را در ایران
 زمین برد". (البته ما ابتدا در معنای

اصطلاح نظامی "تصرف مواضع" در این چهارریسوب درماندیم و تعدق کردیم ، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که قاعدتا منظور راه کارگر- بشیوه خاص خردش- باید مصادره و ملی کردن بانکها و صنایع سنگین و بزرگ باشد.

سهر روز مساله روشن است : هر دو گروه مالکیت دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک بر سرمایه های مصادره و ملی شده را با "تابعی سرمایه داری" معادل گرفته اند . این برداشت یکباره غلط است . در برنامه سوسیال دموکراسی رسیدن تابعی سرمایه داری به روشنی "نشان دادن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله ، با سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید اجتماعی ... " تعریف شده بود . غرضی اگر رفقا بپندارند که "مصادره و ملی کردن" در حکم ایجاد "مالکیت اجتماعی" است هنوز باید بیخاطر بیاورند که "سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید و توزیع اجتماعی" جزء لاینفک تولید سوسیالیستی است . سهر حال موضع مارکسیسم در قبال این مساله کاملا روشن است ، کافیتت به ملاحظه کنید با "کمونیست های چپ" رجوع کنیم . کمونیست های چپ بر این اعتقاد بودند که "استفاده سیستماتیک از ابزار تولید باقی مانده تنها وقتی تصور است که یک شی بسیار قلیل سوسیالیستیزه کردن دنبال شود" و لنین در پاسخ می نویسد :

"این "کمونیست های چپ" محترم چقدر

قاطع اند، اما چه اندک از خودنشانه
 تفکر بروز می‌دهند. منظورشان از دنبال
 کردن "مشی بسیار قاطع سوسیالیست" کردن
 "چیست؟ انسان ممکن است در
 مورد مسأله ملی کردن یا صادره قاطع
 باشد یا نباشد، اما تمام نکته در
 اینست که حتی بیشترین قاطعیت ممکن
 در جهان نیز برای عبور از ملسی
 کردن و صادره بیه سوسیالیست
 کردن کافی نیست... تفاوت بین
 سوسیالیست کردن و صادره ساده‌دراین
 است که صادره را می‌توان فقط با
 "قاطعیت" به عمل آورد، بسندون
 توانائی محاسبه و توزیع دقیق،
 حال آنکه سوسیالیست کردن بسندون
 این توانائی واقع شود...
 این خصلت ویژه یک انقلابی خسرده-
 بورژواست که توجه نمی‌کند از ریشه
 کنندن، سرکوب کردن و... برای
 سوسیالیسم کافی نیست. برای یک
 خرده مالک که علیه مالک بزرگ به
 خشم آمده است این ها کافیست. اما
 هیچ انقلابی پرولتاریائی هرگز تا
 چنین اشتباهی سقوط نخواهد کرد."
 (لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت
 خرده‌بورژواشی، تاکیده‌ها درامل است)

«مبینجا و در حاشیه یادآوری کنیم که کمونیست های چپ لااقل هنگامی مصادره و ملی کردن را معادل نابودی سرمایه داری و سوسیالیزه کردن می گرفتند که قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود، حال آنکه رفقا در رابطه با "جمهوری دموکراتیک خلق" به چنین توهماتی مبتلا هستند.

بهر حال مساله بر سر اینست که ملی کردن، مصادره و ... سرمایه داری را نابود نمی کند، بلکه سرمایه داری انحصاری دولتی را بوجود می آورد و یا بسط می دهد. بدیهی است که در چنین حالتی ماهیت طبقاتی دولت نقش تعیین کننده می یابد. بگفته لنین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست یونکرها و سرمایه داران آلمانی "یعنی" اعمال شاقه نظامی برای کارگران" و همین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست یک "دولت انقلابی و دموکراتیک" گامیست بسوی سوسیالیسم. لیکن نه خود سوسیالیسم است و نه نابودی سرمایه داری، بلکه همچنان "سرمایه داری انحصاری دولتی" است و این - در شرایط حاکمیت "دولت انقلابی و دموکراتیک" گامیست بسوی سوسیالیسم زیرا یک "دولت انقلابی و دموکراتیک" مناسب ترین حالت سیاسی برای بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا (و آنگاه "سرمایه داری انحصاری دولتی" مناسب ترین حالت اقتصادی برای شروع ساختن سوسیالیسم است) برای تفصیل این مطلب توسط لنین، رجوع کنید به "خطر فلاکت و راه مبارزه با

آن " سپتامبر ۱۹۱۷ ، و چپ روی کودکانه و ذهنیت
خرده بورژوازی " مه ۱۹۱۸ ، بترتیب قبیل و بعد از
انقلاب اکتبر)

اما چه چیز باعث آن است که رزمندگان و راه
کارگر مصادره و ملی کردن توسط " دولت انقلابی
دموکراتیک " را با نابودی سرمایه داری معادل
بگیرند؟ همانطور که گفتیم ریشه را باید در درک
بورژوازی دو گروه از سرمایه و نظام سرمایه داری
جستجو کرد^(۱۵) . مارکسیسم سرمایه را به مثابه یک
رابطه اجتماعی درک می کند، رابطهای که متکی
بر جدایی کامل تولیدکنندگان از وسائل تولید
است، رابطهای که در آن کارگر بی ابزار نیروی
کار خودش را به مثابه یک کالا به بورژوازی صاحب
ابزار می فروشد، رابطهای که به این اعتبار متضمن
تولید ارزش اضافه است . سرمایه داری ، تولید
کالای تعمیم یافته است و سرمایه ، یا " رابطه
سرمایه " ، رابطهای است که در آن نیروی کار به
مثابه کالا به تملک بورژوازی در می آید تا توسط
وسائل تولید (کالاهای دیگر تحت تملک او) به
گونه ای مولد مصرف شود . (برای توضیح مفصل این
بحث رجوع کنید به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی ،
۲) . اما سرمایه داری در ضمن نظامی است که در
آن رابطه اجتماعی موجود میان انسانها به صورت
رابطهای میان اشیاء متجلی می شود (فетиشیسم
کالائی) ، و این آخری دقیقاً کل تفکر راه کارگر
و رزمندگان را دربرخورد با مقوله سرمایه شکل

می‌دهد. هر دو گروه ، چون بخش وسیعی از جنبش کمونیستی ، سرمایه‌را نه بصورت یک رابطه اجتماعی، بلکه به مثابه یک شیئی (و آنهم نه "رابطه‌ای میان اشیاء") می‌نگرند و درک می‌کنند. سرمایه برای اینان "پول" است ، "کارخانه" است ، "کالا در انبار و در بازار" است ، همه جور شیئی هست ، اما رابطه تولید ارزش اضافه نیست. بعلاوه این اشیاء مختلف را از آنرو "سرمایه نام نهاده- اند که به "سرمایه‌داران" تعلق دارند. نظام سرمایه‌داری نظام این سرمایه‌داران ، و سرمایه اجتماعی نیز جمع سرمایه‌های این سرمایه‌داران ، تلقی می‌شود. خوب ، اینک واضح است چرا مصادره و ملی کردن "معادل" نابودی سرمایه‌داری است ، کافیت این "اشیاء" ، آن کارخانه‌ها ، این حلقه "ها" و آن "کلیدها" را از دست "سرمایه‌داران" بگیریم ، سرمایه‌داران که بدون این اشیاء سرمایه‌دار "نیستند، چیزی ندارند" ، و پرولتاریا و متحدانش با تملک آن به "سرمایه‌دار" تبدیل نمی‌شوند ! یک جو "قاطعیت" در مصادره تکلیف نظام سرمایه‌داری را یکشنبه ، حتی در همان چهارچوب انقلاب دموکراتیک ، یکسره می‌کنند و زحمت پیگیری مبارزه طبقاتی انقلابی بر علیه بورژوازی ، تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را از دوش طبقه کارگر ، و زحمت سازماندهی مستقل این مبارزه و بخصوص تعیین وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر را از دوش کمونیستها برمی‌دارد !

مصادره و ملی کردن سرمایه‌داری را ناپبود نمی‌کند، چرا که سرمایه یک رابطه اجتماعی است، رابطه‌ای که جامعه بورژوازی زیست اقتصادی خود را از طریق آن، در چهارچوب قوانین درونی آن، سازماندهی می‌کند. تولید اجتماعی - این پیش فرض وجود بشریت - در این نظام بر اساس قوانین حرکت و انباشت سرمایه، بر اساس قانون تولید ارزش و ارزش اضافه - شکل می‌گیرد و سازمان می‌یابد. ناپودی سرمایه‌داری نیز لاجرم به معنای جایگزینی این سازمان تولید، با سازمانی جدید است، سازمانی که اساس تولید ارزش و ارزش اضافه را نفی کند و بر جای آن تولید و توزیع برنامه ریزی شده متکی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و مبادله (یعنی دقیقاً نفی تولید کالائی بطور کلی) را بنشانند. باز شناختن این بدیهیت مارکسیسم تنها به پوپولیسم (به معنای اخص کلمه) منجر نمی‌شود، بلکه به زنجیری از انحرافات، در سطوح برنامه و تاکتیک، و - نتاریسم، کودتاگری، بوروکراتیسم، فرمیسیم و... دامن می‌زند.

خلاصه کلام: اگر مصادره و ملی کردن به معنای ناپودی سرمایه‌داری نیست، بلکه به معنای بسط سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، پس رزمندگان و راه کارگر در واقعیت امر نوعی سرمایه‌داری را تحت عنوان ناپودی سرمایه‌داری به طبقه کارگر عرضه می‌کنند. تاکید کنیم که بحث

ما ابدأ بر سر مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت —
 مصادره و ملی کردن و بسط سرمایه داری انحصاری
دولتی — در شرایط وجود دولت دموکراتیک و انقلابی
 — نیست . چه گفتیم چنین حالتی می تواند بسرای
 پرولتاریا پس از تسخیر قدرت سیاسی و استقرار
 دیکتاتوری خویش مناسب ترین حالت اقتصادی برای
 ساختمان سوسیالیسم باشد ، و اگر رزمندگان و
 راه کارگر تمرکز سرمایه در دست دولت پرولتاریا
 و متحدانش در انقلاب دموکراتیک را از چنبن
 زاویه های ، و با چنین تعبیری ، طرح می کردند ،
 بحث ما دیگر نه بر سر انحرافات رفقا ، بلکه در
 چهارچوب تلاش برای تدقیق این "مناسب ترین حالت
 اقتصادی" شکل می گرفت . البته باید تاکید کرد
 که در چنین حالتی نفس بحث بر سر "مناسب ترین
 حالت اقتصادی" برای ساختمان سوسیالیسم ، در مقابل
 مباحثات مفصلی که جنبش کمونیستی هم اکنون
 می باید در مورد "مناسب ترین حالت سیاسی" برای
 بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا ، دنبال کنند ،
 در درجه دوم اهمیت قرار می گرفت . اما همانطور
 که گفتیم اشکال کار اینجاست که رزمندگان و راه
 کارگر "نوعی سرمایه داری" را بجای "نابودی
 سرمایه داری" ترویج می کنند ، و اگر بخاطر
 بیاوریم که رفقا در اکثر موارد نه از "نابودی
 سرمایه داری" بلکه در واقع از "نابودی
 سرمایه داری وابسته" سخن گفته اند ، حدس اولیه
 مان به واقعیت نزدیک تر می شود که این "نوعی
 سرمایه داری" قرار است بر جای "سرمایه داری

وابسته " بنشینند، و بدین سان از پس پیوسته
 "سوسیالیسم خلقی" و "نفی دیکتاتوری پرولتاریا"
 قد و قامت آشنای قدیمی ما، "سرمايه‌داری ملی"
 مستقل " بپیدا می‌شود و مقولاتی که "اسطوره
 ای بیش نیستند" و "به گذشته تعلق دارند" درپیش
 چشمان نه چندان ناپاور ما، زنده، واقعی و
 دست‌نخورده ظاهر می‌شوند تا با دیگر برهمنی
 اعتباری آمپریسم (تجربه‌گرایی) به مناسبت
 شیوه‌ای برای دستیابی به احکام صحیح تشویریک،
 تاکید گذارند. این شق سوم، یعنی همان دیدگاه
 های شبه - سه جهانی تا پس از قیام، است که
 چنین به سهولت از شق دوم (سوسیالیسم خلقی)
 استنتاج می‌شود:

۳ - شق سوم: انقلاب دموکراتیک ایران
 وظیفه نابودی سرمايه‌داری "وابسته" و استقرار
 سرمايه‌داری "ملی و مستقل" را دارد. سالها
 است که جنبش کمونیستی ما از این توهم در رنج
 بوده است که اساس محرومیتها و عقب ماندگی های
 اقتصادی و مشقات سیاسی طبقه کارگر و سایر
 زحمتکشان ایران می‌باید نه در سرمايه‌داری
 ایران بلکه در وابستگی سرمايه‌داری ایران جستجو
 شود. این دیدگاه بورژوازی که نوع عتیق و صریح
 آن امروز عمدتاً در نزد سه جهانی ها یافت
 می‌شود، وظیفه محوری انقلاب ایران را نابودی
 سرمايه‌داری وابسته و استقرار سرمايه‌داری ملی
 و مستقل ارزیابی کرده و در این راه "بورژوازی

ملی" ، کسسه پسنس از خلق پید دهه ۴۰ به راستی اسطوره‌ای بیش نبود ، را متحد طبیعی پرولتاریای ایران در انقلاب دموکراتیک قلمداد می‌نمود . و این "بورژوازی ملی" آنگاه کسسه به حکومت می‌رسید دموکراسی ، "پیشرفت اقتصادی" ، منافع شکوفا و رفاه عمومی برای تمامی خلق به ارمان می‌آورد . معجزات منتسب به این موجود افسانه‌ای به تفصیل در متون گذشته بسیاری از گروه‌های کمونیستی مورد بحث قرار گرفته است و با نیازی به تکرار مجدد آن در این مختصر نمی‌بینیم .

مسئله اساسی این است که "اعتقاد به بورژوازی ملی" تنها یکی از جلوه‌های وجود توهم‌هاست بورژوازی نسبت به ضرورت ، امکان و مطلوبیت استقرار سرمایه‌داری ملی و مستقل در ایران است و تا زمانی که این دومی از دیدگاه‌های مارکسیستی به نقد کشیده شوند ، صرف‌اعلام اینکه "بورژوازی ملی اسطوره‌ای بیش نیست" ، "افسانه است" ، و یا "متعلق به گذشته است" به معنای طرد منشویسم از دستگاه فکری بسیاری از نیروهای کمونیست کشور نیست . سیر انقلاب پس از قیام بهمن درسهای بسیاری برای جنبش کمونیستی ، به‌همراه آورده است . یک تحول انقلابی طولانی ظرفیت واقعی طبقات را برملا می‌سازد و انقلاب ایران به قیمت گراف خون هزاران کارگر و انقلابی ، از جمله نشان داد که اعتقاد به بورژوازی ملی توهمی بیش نیست . اما از دریافته‌های تجربی تا ادراکات نظری یک فاصله بسیار است . جنبش کمونیستی

"بورژوازی ملی" را از ادبیات تئوریکش "خط
زد"، معتقدین به آن را مستوجب داغ "سه
جهانی" دانست، با آن مرزبندی سیاسی کرد اما
به خود ننگریست تا در بقایای اعتقادش سه
"سرمایه‌داری غیر وابسته"، پوچی و سطحی‌گرایی
چنین مرزبندی‌هایی را دریابد. به این ترتیب
است که می‌بینیم به جبران "راست‌روی" ها و باورهای
منشویکی به "بورژوازی ملی"، به جبران آوانس
دادن‌های گذشته به "سرمایه‌داری ملی"، امروز
به پرولتاریا "نابودی سیستم سرمایه‌داری" در "انقلاب
دموکراتیک" را وعده می‌دهند، و بار دیگر می‌کوشند
تا "سرمایه‌داری ملی و مستقل" را با ظاهری چپ‌به
خورد جنبش‌کارگری دهند.

اما باید اذعان کرد که انحرافات پخته‌تر
شده‌اند. در این فرمولبندی جدید از "سرمایه‌داری
ملی و مستقل" دو نکته مهم به چشم می‌خورد:

اولا، پیشرفتی که در فرمولبندی اقتصادی
مساله به عمل آمده است اینست که این "نوع دیگر
سرمایه‌داری" که قرار است جانشین "سرمایه‌داری
وابسته" شود، این بار متمرکز و انحصاری تعریف
می‌شود، حال آنکه در تعبیر خام قبلی خردکردن
سرمایه‌ها، بعنوان یک خواست اقتصادی پرولتاریا
تئوریزه و مطالبه می‌شد، و نکته دوم، و این
بسیار مهم است، افتادن وظایف "بورژوازی ملی
سابق" بدوش پرولتاریا است. پرولتاریا در تعبیر
جدید به عامل اجرائی همان‌تویی "سرمایه‌داری

ملی و مستقل" تبدیل شده است .

باین ترتیب انحراف منشویکی جنبش کمونیستی
تغییر شکل داده و در ظاهری کاملاً مقابل تجلی
پیشین خود بروز یافته است . آنها که سابقاً
منقدین مقوله "بورژوازی ملی" را "شبه‌تروتسکیست"
می خواندند ، اینک خود دقیقاً به شیوه‌ای منشویکی ،
یعنی "شبه‌تروتسکیستی" (تروتسکی همیشه منشویک
شم بندی بود) "نابودی سیستم سرمایه‌داری را در
انقلاب دموکراتیک ، تئوریزه می‌کنند . بهمین خاطر
است که در "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" ،
نویسیم : "نکته اساسی اینجاست که همانطور که
در جزوه اول نیز ذکر کردیم مقوله بورژوازی ملی
محل تلاقی انحرافات ریشه‌ای تر و بنیادی نسبی
است بین علمبرغم اینکه فشار خام تجریسه
معتقدین به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی رابه
عقب نشینی وادار نموده است هنوز جنبش کارگری
و کمونیستی ما شکست این نظریات را تئوریزه
و تثبیت نکرده است . مبارزه با این انحرافات
ناگزیر می‌باید ادامه یابد . اما آنچه مسلم است
این مبارزه دقیقاً به این اعتبار که اسطوره
بورژوازی ملی و مترقی لااقل در این مقطع کم‌رنگ
شده است می‌باید به گونه‌ای دیگر ادامه یابد و
بر طرد و رد جلوه دیگری از این انحرافات پایه-
ای متمرکز شود . این محل تمرکز جدید در تحلیل
نهائی به نظر ما همانا مساله تعیین محتسواي
اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه

منافع مستقل پرولتاریا است ... از این نقطه
نظر مرز تعیین کننده میان منشویسم و بلشویسم
را در جنبش کمونیستی ما اعتقاد و یا عدم اعتقاد
به امکان ، ضرورت و مطلوبیت استقرار " سرمایه
داری ملی و مستقل ایران" به مثابه محتسب‌نوی
پیروزی انقلاب ترسیم می‌کند . اتویی سرمایه‌داری
 ملی و مستقل اینک صرفاً عامل اجرائی خود- یعنی
 بورژوازی ملی" - را از دست داده است و منشویسم
 می‌رودتا از خود پرولتاریا یک چنین عامل اجرائی
 ای بسازد... "

* * * * *

در این بخش نشان دادیم که چگونه مجادله
 راه کارگر و رزمندگان ، و احکام مورد توافق
 و تاکید آنان در این مجادله ، حاکی از فقندان
 شناخت مارکسیستی در نزد رفقا از مقولات برنامه
 ای پایه است . دیکتاتوری پرولتاریا در عمیل
 نفی شده و غیر ضروری اعلام می‌گردد . مبارزه طبقاتی
 پیگیر پرولتاریا برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار
 دیکتاتوری طبقاتی اش پرده‌پوشی می‌شود و سوسیالیسم
 این آرمان بر حق پرولتاریا و پایان دهنده تمامی
 اشکال آنتاگونیسم اقتصادی در جامعه بشری ، به
 سرمایه‌داری انحصاری دولتی تنزل یافته و به‌نام
 راه حل اقتصادی پرولتاریا به توده‌ها قالب
 می‌شود . وظایف دموکراتیک پرولتاریا در انقلاب

حاضر بالکل از قلم می‌افتد و رابطه انقلاب
 دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر حاضر
 مخدوش می‌شود. انقلاب دموکراتیک وظایف انقلاب
 سوسیالیستی را بر عهده می‌گیرد و لاجرم ضرورت
 تعریف دقیق وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب
 حاضر، و چگونگی تلفیق آن با وظایف دموکراتیک
 یکسره از دستور کار جنبش کمونیستی خارج می‌شود.
 اگر دست‌کنیم در حقیقت هیچ بند یک برنامه
 کمونیستی سالم نمی‌ماند. این بحث را در شماره
 بعد ادامه خواهیم داد. بگذارید بخش حاضر را
 با طرح این سوال "حاشیه‌ای" خاتمه دهم: در شرایطی
 که مذکور است، آیا یک برنامه کمونیستی چنین بی
 اعتبار و منح‌گشته‌اند، آیا نگرانی آن "اشباح
 پرهویت" که وحدت اصولی جنبش کمونیستی را در
 گرو مبارزه ایدئولوژیک بگیرند، به منظور دستیابی
 و تثبیت مواضع لنینی در سطح برنامه و تاکتیک
 (به معنای گسترده آن) می‌دانند، نگرانی کسانی
 که مشکل اساسی جنبش کمونیستی را نه "فردگی‌کاری
 معنی" بلکه "اپورتونسم سراسری" ارزیابی می-
 کنند، و لذا خواهان وحدت بر سر مواضع لنینی
 اند، نگرانی کسانی که در هر "وحدت اصولی" ابتدا
 سراغ "اصول" این وحدت (برنامه؟) را می‌گیرند
 و به مکانیک "جذب شدن به نزدیک‌ترین قطب
 تشکیل‌دهنده" رضایت نمی‌دهند، بی‌مورد است؟
 ادامه دارد

پانویس ها

۱) رزمندگان می نویسند "گردش سرمایه در ایران، در باز تولید جهانی نیز حضور دارد این ارتباط مثل ارتباط بازتولید در فرانسه و آمریکا نمی باشد . زیرا در اینگونه کشورها ارزش اضافه حاصله به چهارچوب کشور سرمایه گذاری کننده باز می گردد.... اما در ایران سرمایه مالمی امپریالیست ها در ترکیب با انواع سرمایه های کوچک ، متوسط و بزرگ، داخلی ، بخش عظیمی از ارزش اضافی را از پروسه تولید جامعه ما خارج می کنند در اینجا صحبت از جریان سرمایه است ."

اندکی آشنائی با مارکسیسم مقولات و مفاهیمی که مارکسیسم در خدمت نقد اقتصاد سیاسی بکار می گیرد، کافیت تا سهل انگارانه بودن و "سین درآوردی" بودن نحوه کاربرد مفاهیمی چون "گردش سرمایه" ، "بازتولید" ، "پروسه تولید" و را توسط رزمندگان برای خواننده روشن سازد. گردش سرمایه در بازتولید جهانی حضور دارد" یعنی چه؟ ارزش اضافی از "پروسه تولید جامعه ما" خارج می شود، یعنی چه؟ . ما نمی دانیم چرا رفقا اصرار دارند از بکار بردن اصطلاحات دقیق - و قابل فهم- مارکسیستی اجتناب کنند. جریان سرمایه "نیز یکی از اصطلاحات اختراعی رزمندگان است که ما تاکنون در نقد مارکس از اقتصاد سیاسی به آن برخورد نکرده ایم . اما بهر حال اگر این جملات پرطمطراق و کم محتوا را از عبارات و لغات شبه مارکسیستی

تزریق به آن بکنانیم ، چیزی که آخر سر دست ما می‌ماند همان تئوری معروف "غارت و چپاول بیرون مرزی" است ، که بر جای تئوری امپریالیسم لنینی نشسته است . رزمندگان همچنان نگران "خارج شدن" ارزش اضافه از "پروسه تولید جامعه ما (!)" است ، و نه معترض بر نفس تولید آن از کرده طبقه کارگر محروم ایران .

در مورد راه کارگر وضع از اینهم روشن تر است . "غارت و چپاول ارزش اضافی و ثروت‌های بیگران خلق ما" ، امپریالیسم که "ارزش‌ها (؟)" و ثروت‌های ما را به بغما می‌برد" و ... همچنان ترجیح بند مقالات راه کارگر است . باز هم اعتراضی به تولید ارزش اضافه در شرایط امپریالیستی (استثمار امپریالیستی کارگران ایران) نیست ، هر چه هست نوحه‌خوانی برای "خروج" آن از کشور است . رفقا ! صدور سرمایه به ایران یعنی ورود ارزش اضافه به "کشور" ، امپریالیسم محتسباج صدور سرمایه است . هر چه ارزش اضافه حاصله از استثمار طبقه کارگر ایران توسط انحصارات امپریالیستی بیشتر در "پروسه تولید جامعه ما" (سخوان کشور ما) بماند ، این بمعنای انباشت سریع‌تر سرمایه امپریالیستی و تشدید استثمار توده‌های پرولتر خواهد بود . پاسخ نهائی و اصولی ما به امپریالیسم نه تقاضای سرمایه‌گذاری هر چه بیشتر در ایران ، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و خلسع بد از بورژوازی است . آیا کسی که محتوای اقتصادی

مبارزه ضد امپریالیستی اش را اعتراض به "خروج ارز" (این تمام معنی حرف رفاقا است) تشکیل می‌دهد، می‌تواند در همان حال ادعا کند که مبارزه بر علیه امپریالیسم را از مبارزه بر علیه سرمایه‌داری جدا نمی‌کند ؟ !

۲) رفاقا به کرات از "نابودی بورژوازی" سخن می‌گویند . گمان می‌کنیم منظور نابودی فیزیکی "بورژواها" نباشد، بلکه غرض نابودی مالکیست خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید، و به این اعتبار نابودی نقش مالک خصوصی (بورژوا) به مثابه یک طبقه است . در اینصورت آیا رفاقا با مارکس‌گه بورژوازی و پرولتاریا را به اعتبار هم ، و به مثابه تز و آنتی تز، تعریف می‌کنند مخالفند ؟ آیا نابودی بورژوازی به مثابه طبقه است شمارگر حاکم در همان حال به معنای نابودی پرولتاریا به مثابه طبقه است شمار شونده اصلی نیست ؟ و اگر هست ، آیا رفاقا در معنای عباراتی که چنین سیل انگاران بکار می‌برند تعمق می‌کنند ؟

۳) رجوع کنید به اینین ، دولت و انقلاب ، فصل ۵ ، بخش‌های ۲ ، ۳ و ۴

۴) "کمونیست‌های چپ" به گروهی از بلشویک‌ها اطلاق می‌شد که اندکی پس از پیروزی انقلاب اکتبر با نظریات و اعمال دولت شوروی در مورد صلح برست لیتوفسک و سیاستهای اقتصادی آن به مخالفت پرداختند .

۵) البته رزمتندگان خود در اشاره به اوضاع
الجزایر، به اینکه نتیجه مصادره و ملی کردن
سرمایه‌داری انحصاری دولتی است توجه دارد، اما
علت این امر را "فقدان رهبری پرولتاریا"
ارزیابی می‌کند. این بیانگر استنباطی متافیزیکی
از مقوله "رهبری پرولتاریا" است که باید در فرصت
دیگری به آن پرداخته شود.



قسمت دوم

مقاله:



شماره ۲

پسوی سوسیالیسم

در شماره قبل نشان دادیم که چگونه تعلق راه کارگر و رزمندگان از وظایف انقلاب ما یک تعلق التقاطی است که در حاکمیت سوسیالیسم خلقی بر دیدگاههای هر دو گروه ریشه دارد. آنچه رفقا در طول یکسال گذشته در زمینه محتسبای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب حاضر بدان دست یافته اند، تبدیل استنتاج راست از پوپولیسم به استنتاج چپ از آن است. استنتاج راست رایج، که وظیفه انقلاب حاضر را رفع موانع توسعه سرمایه داری در ایران و ایجاد زمینه های شکوفائی آن در چهارچوبی "ملی و مستقل" قلمداد می کرد، در نسزد، رفقا به استنتاج چپ، که خواهان نابودی فوری سرمایه داری (و ناگزیر استقرار سوسیالیسم) در این انقلاب است، تبدیل می شود. همین واقعیت که اساس تئوریک این استنتاجات دست نخورده باقی است، بهترین گواه شیوه آمپریستی برخوردار رفقا به مقولات تئوریک است. دو قطب "انجام"، دو قطبی که رزمندگان و راه کارگر با دیدگاههای موجود خود ناگزیرند میان آن نوسان کنند، چیزی جز راه رشد غیر سرمایه داری و تز سه جهان از یکسو، و تروتسکیسم از سوی دیگر نیست. دو قطبی که با نغی نقش و مکان انقلاب دموکراتیک ما در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم، و با مخدوش کردن رابطه میان وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، عملاً به ماسخی

بر سر راه تحقق سوسیالیسم بدل می‌شوند . تحقق سوسیالیسم، بی آنکه پرولتاریای انقلابی ایران بخواهد و بتواند پیش شرط‌های آن را در انقلاب دموکراتیک حاضر فراهم سازد، غیر ممکن است. از نقطه نظر نتیجه نهائی، یعنی تحقق سوسیالیسم، آن سه جهانی که اصولاً با انکار وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر او را به عسای دست‌سورزواری تبدیل می‌کند، و آن تروتسکیست که با انکار وظایف دموکراتیک او تنها راه رسیدن به سوسیالیسم را از پرولتاریا پوشیده نگاه می‌دارد، هر دو یک نقش دارند، هر دو موانعی هستند که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفته‌اند، موانعی که لنینیسم باید از سر راه پرولتاریا جاروشان کند، و راه کارگر و رزمندگان اگر بخواهند در تئوری گاه این و گاه آن باشند، حداکثر می‌توانند در عمل گاه این مانع و گاه آن یکی را رفیع تر و حجیم تر سازند . هدف بلافصل رزمندگان و راه کارگر در انقلاب حاضر، یعنی "تابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دموکراتیک" در بهترین حالت خود تکرار تئوری‌های باطل سوسیالیسم خلقی با همان سوسیالیسم خرده‌بورژوازی است، و در حالت واقعی خود، یعنی آنچه واقعاً منظور رزمندگان و راه کارگر است، احیای "آرمان سرمایه‌داری ملی و مستقل در ظاهری چپ‌است . مادام که پان‌دول استنتاجات راه کارگر و رزمندگان بر محور پوپولیسم نوسان می‌کند، محتوای مواضعشان، حتی اگر دست‌از سرمایه‌داری "ملی" بشویند و عاشقانه و بی‌تابانه سوسیالیسم را خواستار شوند، همواره راست خواهد ماند .

پرولتاریای ایران باید بداند که از انقلاب دموکراتیک چه می‌خواهد و نیز باید بروشنی و بی هیچ ابهامی

درک کند که انقلاب حاضر از نظر عینی در پیروزی خود، اصولاً چه می‌تواند به او بدهد. در یک کلام پرولتاریای انقلابی ایران باید محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب حاضر (یک انقلاب دموکراتیک در ایران) را به روشنی تعریف کند.

همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده‌ایم، به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی‌تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمی‌تواند نابودی سرمایه‌داری را در دستور بلافعل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌ای انقلابی برای دستیابی به خواسته‌های دموکراتیک خود دست به مبارزه می‌زنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کنونی ایران را در چهار چوبی دموکراتیک مشروط و محدود می‌سازد. انقلاب کنونی آخرین حلقه در سلسله جنبش‌ها و انقلاباتی است که از اواخر قرن نوزدهم تا کنون بارها با هدف ایجاد تحولات بنیادی دموکراتیک در ایران شکل گرفته‌اند و فرجام وظایف ناتمام خویش را به انقلاب حاضر سپرده‌اند. این انقلاب دموکراتیک از ویژگی خاصی برخوردار است. انقلاب حاضر بر متن بحرانی اقتصادی ظهور کرده است که ریشه در مناسبات سرمایه‌داری ایران دارد، بحرانی که بازتاب بحران جهانی سرمایه‌داری عصر ما (امپریالیسم) است، بحرانی که به این دلیل از نقطه نظر پرولتاریا پاسخی جز نبودی سرمایه‌داری بطور کلی و استقرار سوسیالیسم (و از نقطه نظر بورژوازی، شکست قطعی انقلاب و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه بر اساس قوانین سرمایه‌داری عصر امپریالیسم) نمی‌تواند داشته باشد. یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری در کشور

تحت سلطه امپریالیسم ، این دوراهی ای است که بحران اقتصادی ایران پیشاروی ما ، و نیز بورژوازی ، میگذارد. تنهسا سوسیالیسم می تواند بحران زیربنای اقتصادی جامعه را به گونه ای انقلابی - و نه ارتجاعی - پاسخ گوید. لیکن طبقات انقلابی جامعه ، که بر متن این بحران اقتصادی مبنای طبقاتی خود را تا سطح یک انقلاب بسط داده اند ، خود در عمل ، بحکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر انقلاب نمی توانند این پاسخ را ارائه دهند . این نه یک بن بست تئوریک بلکه تناقضی مادی و عملی در خارج از ذهن ما است . رزمندگان و راه کارگر بر آن می شوند تا این بن بست را در ذهن حل کنند . آنان اولا سوسیالیسم را به مثابه چاره نهائسی می پذیرند (و این مایه خوشنودی است) ، ثانیا دموکراتیک بودن انقلاب را نیز به رسمیت می شناسند (و این نیز مایه خوشنودی است) ، اما بیکیاره به کمک یک معلق تئوریک بیپولنیستی مشکل را حل می کنند : " چه اشکالی دارد ، سوسیالیسم را در همین انقلاب می آوریم " ، سرمایه داری را در یک انقلاب دموکراتیک ، با همین ترکیب طبقاتی موجود اردوگاه انقلاب و با همان حکومت خلقی ای که بر این ترکیب بنا خواهد شد نابود می کنیم " ، و این تماما مایه یاس است ! چرا کسسه رزمندگان و راه کارگر که بن بست تئوریک خود را بسا درز گرفتن تمامی ملزومات مادی و عملی نابودی سرمایه داری ، و بخصوص با درز گرفتن ضرورت پیگیری مبارزه طبقاتی تنها دیکتاتوری پرولتاریا ، " حل " کرده اند ، قاعدتا کاری همسره چند و چون براتیکمی که باید این ملزومات مادی را متحقق سازد ، نمی توانند داشته باشند . اما مارکسیسم - لنینیسم که هدف خود را تغییر جهان خارج ، و نه راحت کردن خیال خود در برابر آن ، قرار داده است هم پاسخ بن بست تئوریک

سوسیالیست های خلقی و هم چاره انقلاب حاضر را بوضوح در اختیار دارد. اگر بحران اقتصادی جامعه ما را تنها با سوسیالیسم می توان به شیوه انقلابی حل کرد، و اگر انقلاب حاضر که خود ریشه در این بحران دارد قادر به ارائه سوسیالیسم نیست، پس چه باید کرد؟ پاسخ تنها و تنها یک چیز است، انقلاب بی وقفه، و محتوای پیروزی انقلاب حاضر، از نظر سیاسی و اقتصادی نیز جز فراهم کردن پیش شرط های گذار انقلاب حاضر به انقلابی سوسیالیستی، جز ایجاد زمینه های عینی و ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی، چینی نمی تواند باشد. قصد ما نیز در این مقاله باز کردن این نکته است و به این منظور باید از بررسی محتوای سیاسی و اقتصادی انقلاب دموکراتیک بطور اعم، و انقلاب ما بطور اخص، آغاز کنیم.

ابتدا این نکته را تاکید کنیم که انقلاب دموکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز به اعتبار اهداف و وظایف سیاسی اش اهمیت می یابد. و تحولات اقتصادی ای که می باید در این انقلاب صورت پذیرد در ارتباط با تأثیرات سیاسی خود برای پرولتاریا اهمیت می یابند. وظیفه یک انقلاب دموکراتیک، از نقطه نظر پرولتاریا، رفع موانع بسط مبارزه او برای سوسیالیسم است. این نکته چه در باره انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه داری در ایران را ندارد، و چه برای مثال در باره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که از نظر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه داری در روسیه را داشت، صدق می کند. انقلابات دموکراتیک در کشورهای مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت، وظیفه و قابلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند.

اما زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی
 گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم
 - لنینیسم همواره و همه جا در این تحولات اقتصادی تحقق
 شرایطی را جستجو می‌کنند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر
علیه بورژوازی و برای سوسیالیسم را سهل تر، بالنده تر،
 آزادانه تر و بسط یافته تر سازد، چراکه پرولتاریا، همواره
 و همه جا، صرفنظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت،
 خواهان انقلابی وقفه است. سوسیالیسم تنها هدف
 در خود پرولتاریا است و انقلابات دموکراتیک و ملی تحولات
 ضروری و عملی ای هستند که پرولتاریای انقلابی می‌باید بسبب
 حکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه بناگزیر مبارزه خود
 را برای سوسیالیسم از دل آن، در پرتو شرکت پیگیر در آن
 و بر اساس دستاوردهای آن سازماندهی کند. این را آموزگاران
 کبیر پرولتاریا بارها و بارها تاکید کرده‌اند. در مانیفست
 کمونیست - این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی -
 هنگام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ۱۸۴۸
 آلمان، مارکس و انگلس تصریح می‌کنند که پرولتاریا تسا
 پیروزی انقلاب دموکراتیک دوشادوش بورژوازی دموکرات (در شرایط
 ۱۸۴۸ آلمان بورژوازی بیرونی ضد فئودال و دموکرات محسوب
 می‌شد) خواهد جنگید، و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب
 دموکراتیک با سود جستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی
 انقلاب دموکراتیک مبارزه بر ضد بورژوازی را آغاز خواهد
 کرد. انگلس در سال ۱۸۹۴ در رابطه با تاکتیکی که حزب
 سوسیالیست ایتالیا (پیروان مارکس و انگلس) می‌بایست
 در انقلاب دموکراتیک آینده اتخاذ می‌کردند همین معنا را
 تکرار می‌کنند:

" [مارکسیست‌ها] هیچگاه از دیده دور نمی‌دارند که این دوره‌ها تنها مرحله‌هایی هستند که به هدف اساسی می‌انجامند، یعنی به پیروزی پرولتاریا در بدست آوردن حاکمیت سیاسی همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه. جای آنها در صفوف کسانی است که در راه دستیابی بر هر کامیابی بی‌میانجی بسود طبقه کارگر می‌رزمند. اما آنها همه این کامیابی‌ها را چه سیاسی و چه اقتصادی - تنها چون پاداشی جداگانه ارزیابی می‌کنند. از این رو آنها به هر جنبش انقلابی و یا پیشرو چون گامی در سوی راه خویش می‌نگرند... این تاکتیک که هیچگاه هدف بزرگ را از دیده بدور نمی‌دارد، سوسیالیست‌ها را از آن نومیدی و دلسردی که دیگر حزب‌های دارای آینده‌نگری کمتر خواه جمهوری خواهان ناب و خواه سوسیالیست‌های رقیب‌القلب - بناگزیر دچارش می‌گردانند، و می‌رهاند. این حزب‌ها آنچه را که مرحله‌ای است ساده، چون هدف نهایی جنبش می‌پذیرند". (انگلس، انقلاب آیینسده ایتالیا و حزب سوسیالیست)

و باز در مورد چگونگی شرکت مارکسیست‌ها و حزب پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک انگلس می‌نویسد:

"... اگر جنبش برآستی جنبشی همگانی و ملمسی (سراسری) باشد، آنگاه افراد ما، پیش از آنکه از آنان دعوت شود، جای خود را در آنجا می‌گیرند و روشن است که شرکت ما در چنین جنبشی بدیهی است. اما در چنین موردی باید بر خود روشن سازیم و می‌بایست در این باره آشکارا اعلام داریم که ما چون حزبی مستقل که موقتا در اتحاد با رادیکال‌ها و جمهوری خواهان بوده، اما از ریشد با آنها تفاوت دارد، شرکت می‌کنیم، و اینکه مادر باره پیامد

مبارزه در صورت پیروزی هیچ خیال واهی نداریم و اینکه
این پیامد به هیچ روی نمی‌تواند ما را خرسند سازد و برای
ما تنها یکی از مراحل است که به آن دست یافته‌ایم، تنها
یک پایگاه عملیاتی برای پیروزی‌های بعدی است، و اینکه
در همان روز پیروزی راه‌های ما از هم جدا می‌گردند" (همانجا،
تاکیدها از ماست)

لنین نیز در برخورد با انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵
دقیقا همین روش را دارد:

"ما از انقلاب دموکراتیک، بیدارنگ و درست مطابق
با میزان نیروی خویش، یعنی نیروی پرولتاریای آگساده و
متشکل به انقلاب سوسیالیستی گذر خواهیم کرد، ما هوادار
انقلابی وقفه‌ایم، در نیمه راه توقف نخواهیم کرد"
(برخورد سوسیال دموکراسی به جنبش دهقانی)

در این خصوص می‌توان به ده‌ها رهنمود روشن و صریح
از مارکس و انگلس و لنین اشاره کرد، اما همینقدر برای
روشن شدن بحث ما کافیت. پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک
در جستجوی ایجاد زمینه‌ها، بدست آوردن پایگاه‌های عملیاتی
و در یک کلام تحقق پیش شرط‌های سیاسی و اقتصادی ادامه
مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم است. مبارزه طبقاتی همواره
مبارزه‌ای سیاسی است. اقتصاد، و مطالبات اقتصادی در برنامه
پرولتاریا برای انقلاب دموکراتیک، تنها می‌تواند بسنه
مثابه زمینه‌ای برای سط این مبارزه سیاسی طرح شوند،
مبارزه‌ای که پرولتاریا خواهان ادامه بی وقفه آن تنها
سوسیالیسم است. تئوری انقلاب بی وقفه مارکس، انگلس
و لنین، در نزد رزمندگان و راه کارگر، از نظر سیاسی
و اقتصادی، به تئوری "انقلابات منطبق" تبدیل می‌شود!

"وظیفه انقلاب حاضر نابودی سرمایه‌داری است" مترادف با این حکم است که "انقلاب سوسیالیستی همین انقلاب دموکراتیک است" ! این تمام مفهوم عملی سوسیالیسم خلقی است، که انقلاب دموکراتیک را، با الحاق وظیفه "استقرار" یک نظام تولیدی به آن (چه "استقرار" سرمایه‌داری "ملی" باشد چه "نابودی سرمایه‌داری" و لاجرم "استقرار" سوسیالیسم) به هدفی در خود برای پرولتاریا ارتقاء می‌دهد. پرولتاریا، آنجا که برای استقرار یک نظام تولیدی مبارزه می‌کند، تنها و تنها سوسیالیسم را مد نظر دارد، که خود محتاج یک انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. پرولتاریا دو آرمان اقتصادی - یکی برای انقلاب دموکراتیک و دیگری برای انقلاب سوسیالیستی - ندارد. سوسیالیسم، هر نظام تولیدی دیگر نظامی طبقاتی و استثمارگر است و پرولتاریا با این هدف که نوعی از استثمار را جانشین نوع دیگر کند در مبارزات و انقلابات دموکراتیک شرکت نمی‌کند. پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک خواهان ایجاد مناسب‌ترین حالت سیاسی و مناسب‌ترین حالت اقتصادی، برای بسط مبارزه طبقاتی بر علیه بورژوازی و هموار کردن راه انقلاب سوسیالیستی است. بعبارت دیگر، این مناسب‌ترین حالت سیاسی و اقتصادی آن پیش‌شرط‌ها، پایگاه‌های عملیاتی و ملزوماتی هستند که زمینه لازم را برای دستیابی پرولتاریا به اهداف سیاسی و اقتصادی اش (دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم) فراهم می‌کنند.

از همینجا به روشنی می‌بینیم که با دو دسته شرایط سیاسی و اقتصادی از نظر تشویریک متمایز و قابل تفکیک مواجهیم :

۱) شرایط سیاسی و اقتصادی ای که پرولتاریا در مقابل جامعه سرمایه‌داری و به مثابه جانشین آن طرح می‌کند. شرایطی که تحقق آن مستلزم یک انقلاب سوسیالیستی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری است.

۲) شرایط سیاسی و اقتصادی ای که پرولتاریا از جامعه سرمایه‌داری طلب می‌کند. شرایطی که "حالات" معین را به یک جامعه سرمایه‌داری، از نظر سیاسی و اقتصادی، تحویل می‌کند، و به این اعتبار به خودی خود ناقض مبانی عوام نظام سرمایه‌داری نیست و لذا در حکم نابودی سرمایه‌داری نیست. شرایطی که می‌تواند و می‌باید در یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند تحقق یابد.

در باره شرایط اقتصادی و سیاسی نوع اول، یعنی آلترناتیو پرولتاریا در مقابل جامعه سرمایه‌داری و مقولات بنیادی آن، هیچ کمونیستی بنا به تعریف نباید ابهام داشته باشد. همه با باینده اندازه کافی با تئوروی سوسیالیسم علمی آشنا باشیم و به اهمیت مقولات، مفاهیم و روابطی چون پایه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری، قوانین حرکت این جامعه و ضرورت انکشاف آن بسطی سوسیالیسم، بحران و امپریالیسم، آلترناتیو پرولتاریا و حزب پرولتری، مبارزه طبقاتی، صف مستقل پرولتاریا و حزب کمونیست، دیکتاتوری پرولتاریا و ... در تبیین و تعیین وجه سیاسی و اقتصادی، و نیز راه تحقق، آلترناتیو پرولتاریا (یعنی سوسیالیسم) واقف باشیم. تنها رویزیونیست‌های تمام عیار و آواز سرگذشته می‌توانند اصول تئوریک و مقولات بنیادی ای را که مارکسیسم برای تبیین سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی به روشنی تثبیت نموده‌است علنا بزیر سوال کشند.

کار آنجا به اشکال بر می خورد که بحث، چون بحث
رزمندگان و راه کارگر، بر سر شرایط سیاسی و اقتصادی نوع
دوم و ارتباط آن با تحقق سوسیالیسم آغاز می شود، و این
اشکال در عمل ناگزیر به نفی و نقض اصول تشوریک پایه های
سوسیالیسم می انجامد.

نگاهی دیگر به مجادله رزمندگان و راه کارگر این
شکته را روشن می کند. گفتیم که مارکسیستها در تلاش برای
تبیین محتوای سیاسی و اقتصادی پیروزی یک انقلاب دموکراتیک،
بی شک می باید با این سوال آغاز کنند: "مناسب ترین حالت
سیاسی و مناسب ترین حالت اقتصادی که این انقلاب می تواند
برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم فراهم کنند
چيست و چگونه باید دستیابی به این شرایط را تضمین کرد؟"
این دقیقاً وجه تمایز شیوه برخورد لنین و بلشویکها به
انقلاب دموکراتیک در قیاس با منشویکها است. بلشویکها
و منشویکها هر دو بر سر مقولات سوسیالیسم علمی و حتمی
اینکه انقلاب ۱۹۰۵ "باید چه سیستمی را از جا برکنند"
در ابتدای کار توافق دارند. آنچه لنین و بلشویکها را
از منشویکها متمایز می کند این واقعیت است که در حالیکه
منشویکها انقلاب دموکراتیک را صرفاً به مثابه یک تحول
تاریخی، با وظیفه جایگزینی نظام های معین تولیدی، و بقول
لنین از دیدگاه "ابدیت" می نگرند، لنین و بلشویکها آنرا
تحولی ارزیابی می کنند که می باید مناسب ترین حالت سیاسی
و اقتصادی را برای پیشروی پرولتاریا فراهم سازد (رجوع
کنید به مباحثات "دوتاکتیک..."). پس در حالیکه
منشویکها رهبری مبارزات دموکراتیک را به سوسیال دموکراتها
می گذارند تا نقش تاریخی خود را در تحول ابدی "سیستمها"

به پیش برد، لنین و بلشویکها خواهان آنند که پرولتاریا رهبری این مبارزات را بر عهده گرفته و خود تحقق تحولات مورد نیاز خود را تضمین کند. اگر منشویکها از شرکت در دولت انقلابی سرباز می‌زنند تا در مقابل بورژوازی، این رسول تحول "تاریخی"، نقش اپوزیسیون افراطی را ایفا کنند، لنین و بلشویکها خواهان آنند که پرولتاریا در این دولت شرکت کند تا آنچه را که از یک انقلاب دموکراتیک طلب می‌کند به فعال ترین شکل، و از بالا و پائین هر دو، دنبال کند، اگر منشویکها از زاویه رشد "سیستم سرمایه‌داری" و "نابودی بقایای سرواز" به سیاست‌ارزی استولیسین بی‌نگرند و از "موقفیت" های او سخن می‌رانند، لنین و بلشویکها با تاکید بر اینکه استولیسین و دهقانان از نقطه نظر "سیستمی" که به ارمغان می‌آورند تفاوتی ماهوی ندارند، اعلام می‌دارند که تنها پیروزی جنبش دهقانی و اشکال ممیزی که این پیروزی به نظام ارضی در روسیه می‌بخشد، و نیز تاثیر آن که بر ساخت حکومت می‌گذارد، مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی را برای پیروزی پرولتاریا ایجاد می‌کند، و لذا پرولتاریا را به حمایت از جنبش دهقانی معطوف و متعهد می‌گردانند (رجوع کنید به "هفت مقاله در باره مساله ارضی و جنبش دهقانی"، به خصوص مقاله آخر). و باز پس از انقلاب فوریه این نقطه مزیت لنین را بروشنی می‌بینیم، آنگاه که به "بلشویکهای قدیمی" هشدار می‌دهد که فرجام انقلاب دموکراتیک را از روی تحقق و یا عدم تحقق اشکال سیاسی و اقتصادی از پیش تعیین شده قضاوت نکنند، بلکه بر این واقعیت نظر کنند که مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای حرکت بسوی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی

سرمایه‌داری در اشکال غیر منتظره‌ای هم اکنون فراهم آمده‌اند (رجوع کنید به "در باره تاکتیکها" مقاله اول)

اما راه کارگر و رزمندگان چه می‌کنند؟ آنها به

شیره منشویکها حرکت می‌کنند: "چه سیستمی را باید در انقلاب حاضر از جا برکنند؟" سوال ، انحراف منشویکی خود را ناگزیر به پاسخ خود منتقل می‌کند، چراکه بهر حال هر دو باید در پاسخ سوال خود سیستمی را نام ببرند، و می‌برند : "سرمایه‌داری" ، حال اگر سوال را به شیوه لنینین طرح کنیم بوجهی بحث رزمندگان و راه کارگر کاملاً روشن می‌شود : "مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی ای که ما می‌توانیم در این انقلاب دموکراتیک برای حرکت بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری بوجود بیاوریم چیست؟" و رزمندگان و راه کارگر پاسخ می‌دهند : از نظر اقتصادی "نابودی سرمایه‌داری" ، از نظر سیاسی "جمهوری دموکراتیک خلق" . و این پاسخ مجموعه‌ای از یک التقاط (در تعیین پیش‌شرط‌های سیاسی سوسیالیسم) و یک دور باطل و هیچ‌نگوئی (در تعیین پیش‌شرط‌های اقتصادی آن) است . التقاط ، چرا که جمهوری دموکراتیک خلق آن وضعیت سیاسی ای اعلام شده است که می‌تواند ناظر بر نابودی سرمایه‌داری باشد ، این جمهوری وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را بر عهده گرفته و این دومی را کاملاً غیر ضروری اعلام کرده است . این رویزونیسم تمام عیار است ، تجدید نظر طلبی در اصول و مقولات پایه‌ای سوسیالیسم علمی است . و دور باطل ، چرا که "نابودی سرمایه‌داری" پیش شرط "نابودی سرمایه‌داری" قرار گرفته است ! و این چپ روی کودکانه است !

نقطه عزیمت رزمندگان و راه کارگر هر دودربرخورد

به انقلاب دموکراتیک ، نقطه عزیمتی منشویکی است ، چراکه اینان نه از زاویه پیگیری مبارزه طبقاتی تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، بلکه از زاویه جایگزینی "سیستم ها" نابودی یکی و استقرار دیگری ، به انقلاب دموکراتیک برخورد می کنند . برای آنکه حاصل عملی این برخورد ، و ادامه منطقی آن را بررسی کنیم لازم است بحث خود را از آنجا که رها کردیم ادامه دهیم .

دو دسته شرایطی که شمردیم دقیقاً دو جزء اساسی یک برنامه کمونیستی را تشکیل می دهند . برخورد یک حزب به مسائل بنیادی انقلاب را می باید قبل از هر چیز در برنامه حزب ، که پرچم هویت و مبارزه جنبش مستقل پرولتاری است ، جستجو کرد و نه صرفاً در مناظرات و متون جدلی متفکرین حزبی . این محادلات تا ما حاصل ثئوریک خود را در بسک برنامه حزبی باز نیابیم ، تا نتواند پرولتاریای انقلابی متشکل در حزب را ، بر اساس برنامه ، در امر ترویج و تهییج و سازماندهی مبارزه طبقاتی همسو و هم جهت کند ، به وظیفه بنیادی خود عمل نکرده است . برنامه چهارجوبی استاکسه در آن ثئوری به رهنمود عمل بدل می شود ، و سخن گفتن از تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش طبقه کارگر ، سخن گفتن از حزب ، در انتزاع از پیرویه تبدیل ثئوری انقلابی به برنامه حزبی ، بوج و بی محتوا است . دو دسته شرایط مطلوب پرولتاریا ، در برنامه بصورت دو جزء اصلی (برنامه حد اکثر) و مطالبات (برنامه حد اقل) ارائه می شوند . برنامه حد اکثر و حداقل در کلیت خود "تصویر روشنی از هدف نهایی ، شناخت صحیح از راه رسیدن به آن هدف و مفهوم دقیقی از شرایط واقعی آن نقطه یا وظایف فوری جنبش " بدست می دهد (لنین) ،

آوانتوریسم انقلابی (. این برنامه در کلیت خود هم داد -
 خواست و اعلان جنگی است بر علیه جامعه موجود و طبقات حاکم،
 و هم پرچی است که پرولتاریا تمامی زحمتکشان و توده های
 تحت ستم را به یک مبارزه رهائی بخش تحت لوای آن فرا
 می خواند . آلترناتیویسی و اقتصادی پرولتاریا (دیکتاتوری
 پرولتاریا و سوسیالیسم) بخش جداگثر برنامه و خواستهای
 فوری سیاسی و اقتصادی پرولتاریا بخش حداقل را تشکیل
 می دهند . برنامه حد اکثر و حداقل در کلیت خود ، مسیر
 مادی حرکت جنبش پرولتری را از شرایط موجود تا سوسیالیسم
 در رئوس کلی آن تبیین می کنند . برنامه حداکثر و حداقل
 در کلیت خود چکیده درک پرولتری از ملزومات مادی و اهداف
 انقلابی وقفه است . برنامه حداقل بنوبه خود بیانگر
 شرایطی است که پرولتاریا تحقق آن را برای تسهیل مبارزه
 طبقاتی خویش بر علیه بورژوازی لازم می شمرد . برنامه حداقل
 که جدا از برنامه حداکثر مفهومی ندارد و نمی تواند در
 انزوا از آن درک شود ، در برگیرنده چکیده نظرات پرولتا-
 ریای انقلابی در مورد مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی
برای رسیدن به سوسیالیسم ، با توجه به تعریف دقیقی از
 نیازهای پرولتاریا در یک کشور معین در یک مقطع معین
 است . برخورد مارکسیستی به محتوای سیاسی و اقتصادی
 پیروزی انقلاب دموکراتیک نیز تنها در پروسه دستیابی به
 این برنامه و تبلیغ و تشبیت آن در جنبش کارگری معنا و
 مفهوم واقعی خود را باز می یابد (به این نکته باز خواهیم
 گشت) .

اما این مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی که
 چکیده برخورد کمونیستی را به محتوای پیروزی انقلاب

دموکراتیک تشکیل می‌دهند و می‌باید بصورت یک برنامه ———
حداقل طرح و تدوین شوند ، در رئیس کلی کدامند؟

۵۶
ما در متن دیگر خود مشروحا بر پیش شرط های
سیاسی حرکت نهائی پرولتاریا بصوی سوسیالیسم تاکیدی
گذاشته ایم (رجوع کنید به "خطوط عمده" ، "دورنمای فلاکت
... " ، "کمونیستها و جنبش دهقانی ... " و ...) و اینجا
تفصیل بیشتری را لازم نمی‌دانیم ، همینقدر اشاره می‌کنیم
که رکن اساسی این پیش شرط ها در عام ترین بیان خود
چیزی جز دموکراتیزه شدن (کردن) روبنای سیاسی جامعه
نیست . ترمیم ارگانهای حکومتی از نمایندگان مستقیم مردم ،
جدائی مذهب از دولت ، به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین
سرنوشت خویش ، برابری حقوق زن و مرد ، تضمین آزادی اجتماعات
سیان و ... همه حقوق دموکراتیکی هستند که پرولتاریا
دنیا در پرتو مبارزه‌های بی‌گیر برای تحقق آن می‌تواند و باید
حرکت نهائی خود را بصوی سوسیالیسم سازمان دهد ، در مورد
مشخص ایران ، همانطور که قبلا نیز تاکید کرده ایم ، دموکراتیزه
شدن روبنای سیاسی جامعه و تحقق شرایط سیاسی دموکراتیکی
که موانع بسط آزاده مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رفع
نماید ، مستلزم بزرگ کشیدن حکومت بورژوازی سرپاستگی بر
امپریالیسم است . تنها پیروزی یک جنبش دموکراتیک انقلابی
تحت هژمونی پرولتاریای انقلابی و حزب کمونیست او ، می‌تواند
ضامن تثبیت و حفظ دستاوردهای دموکراتیک مورد نیاز
پرولتاریای ایران باشد .

۵۷
اما در مورد مناسب‌ترین حالت اقتصادی یا محتوای
اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک از دیدگاه پرولتاریا ، قبل
از هر چیز باید از خود بپرسیم که ملاک کمونیست‌ها در مورد



"مناسب" بودن این یا آن وضعیت اقتصادی چیست؟

مناسب ترین حالت اقتصادی در پیروزی انقلاب دموکراتیک برای پرولتاریا حالتی است که :

اولاً بتواند با هر چه آزادتر ساختن پرولتاریا از مشقات اقتصادی که جامعه سرمایه داری بر او تحمیل می کند، زمینه شرکت هر چه وسیع تر او را در مبارزه طبقاتی بر علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری بطور کلی فراهم نماید. در برنامه قدیم حزب بلشویک روسیه و همچنین در پیش نویس برنامه تجدیدنظر شده بوسیله لنین در سال ۱۹۱۷، پس از توضیح این واقعیات که رهایی کامل پرولتاریا در سوسیالیسم میسر است و دیکتاتوری پرولتاریا شرط لازم استقرار سوسیالیسم است، بعبارت دیگر پس از توضیح هدف نهائی مبارزه طبقاتی پرولتاریا (برنامه حد اکثر) بلافاصله این نکته طرح می گردد که "برای مصون داشتن طبقه کارگر از تباهی فیزیکی و روحی و برای بسط قابلیتش در پیگیری مبارزه برای رهایی" حزب برای تحقق مطالبات حداقل خویش، که بدنبال عبارت فوق ارائه می شود، مبارزه می کند.

و نیز در برنامه تجدیدنظر شده، آنجا که وظایف حزب پرولتاریا مطرح می شوند می خوانیم :

"وظیفه بلافاصله حزب پرولتاریا جنگیدن برای یک نظام سیاسی است که به بهترین وجهی پیشرفت اقتصادی و حقوق مردم را بطور کلی تضمین کرده و بالاخره کم مشقت ترین گذار به سوسیالیسم را ممکن می سازد."

لنین نیز در مروری کوتاه و خلاصه بر برنامه ۱۹۰۳ می نویسد :

" ۷ - سپس برنامه اصلاحاتی را که باید به فوریت

برای طبقه کارگر انجام شود تا زندگی آسانتری برای آنها ایجاد گشته و آنها را قادر سازد که با آزادی بیشتری برای سوسیالیسم بجنگند متذکر شده . ۸ - این برنامه اشارات ویژه‌ای را در مورد اصلاحاتی که باید سریعاً برای تمام کشاورزان انجام شود تا آنها را قادر سازد که به آسانی و آزادانه با بورژوازی روستائی و بورژوازی سراسر روسیه به جنگ پردازد، دربردارد " (به روستائیان فقیر، تاکیدها از ما است)

ثانیا ، "مناسب‌ترین حالت اقتصادی" حالتی است که محتوای فوق را در آن اشکال اقتصادی ای ارائه دهد که پس از پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، راه را برای تبدیل مالکیت خصوصی بورژوازی به مالکیت اجتماعی و جانشین کردن اقتصاد برنامه‌ریزی شده بجای تولید کالائی ، هموارتر نماید . در عام‌ترین و انتزاعی‌ترین حالت می‌توان گفت که تمرکز هر چه بیشتر سرمایه‌دردست یک دولت انقلابی و دموکراتیک ، یعنی همان حالتی که رزمندگان و راه کارگر نامش را نابودی سرمایه‌داری گذاشته اند ، مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای پرولتاریا است . اما این چیزی نیست که کمونیستهای کشورهای مختلف در هر شرایطی صرفاً به اعتبار احکام عام تئوریک در مورد انحصاری شدن سرمایه‌داری و "گام آخر" آن به سوسیالیسم ، اتوماتیک در برنامه خود بگنجانند ، صادره و ملی کردن این یا آن صنعت و یا بخش اقتصادی معین ، و یا اصولاً صادره و ملی کردن ، می‌باید در هر مورد مشخص ارزیابی شده و مطلوبیت آن برای راهگشائی مبارزه طبقاتی ، و ساختمان سوسیالیسم

(پس از دیکتاتوری پرولتاریا) ، مجدداً تحلیل و اثبات
شود ، اشکال اقتصادی ای که مناسب ترین حالت اقتصادی
را برای سطح مبارزه طبقاتی دربر دارد و لذا مطالبات
حداقل ما بر آن بطور اساسی استوار است. نیست که صرفاً از
نظری تکامل سرمایه‌داری و چگونگی تحول آن به سوسیالیسم
استخراج شوند ، بلکه بر چندین حین اشکال اقتصادی معین
موجود در یک جامعه معین ، و امکاناتی که انقلاب و نهادنی
حاصل از انقلاب خود فراهم می‌آورند ، متکی است . بصورتی
ملی کردن یکی از اشکالی است که در اختیار پرولتاریا است .
شکلی است که تنها در شرایط مضمین مطلوب ترین شکل محسوب
می‌شود . سیر انقلاب و چگونگی بسط و ادامه مبارزه طبقاتی ،
می‌تواند هر بار اشکال نوینی را به آرمغان آورد ، مصادیق
و ملی کردن ، تولید تعاونی ، اقتصاد جنگی در مناطق آزاد
شده ، کنترل و نظارت مستقیم شوراهای کارگری بر تولید
و توزیع ، و ... اشکال متنوعی از چگونگی تحقق برنامه
حداقل پرولتاریا را در انقلاب دموکراتیک بدست می‌دهند .

می‌بینیم که اساس کار در تعریف مطالبات حداقل ،
بیا محتوای پیروزی انقلاب از دیدگاه پرولتاریا ، حرکت از
زاویه نیازهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تلاش در جهت
رفع موانع انکشاف آزادانه آن تا استقرار دیکتاتوری
پرولتاریا است ، رزمندگان و راه‌کارگر که از زاویه جفا
به جا کردن و نابود کردن و بنا کردن "سیستم‌ها" به این
انقلاب برخورد می‌کنند ، و لذا هیچگونه اشاره‌ای به مسأله
محوری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی ندارند ،
چاره‌ای جز سقوط به ورطه ذهنی گرائی های پوپولیستی و موضع
گیرایی های منشویکی و شبه تروپسکیستی نخواهند داشت . از همینجا

است که می بینیم در سراسر محاذله رزمندگان و راه کارگر پیش شرط های سیاسی پیروزی انقلاب، دموکراسی و مبارزات دموکراتیک، کاملاً از قلم افتاده اند. و باز دو گروه، آنجا که بدون آنکه خود متوجه باشند در باره محتوای برنامه حداقل سخن می گویند، این محتوا را نه از دیدگاه یک طبقه معین (پرولتاریا) در یک کشور معین و با هدف نهائی معین (سوسیالیسم)، بلکه از دیدگاه "تکامل تاریخی جامعه"، "ابدیت" و بطور خلاصه از دیدگاهی ماوراء طبقاتی (ولسذا بورژوازی) مورد بحث قرار می دهند. رزمندگان و راه کارگر به این ترتیب به مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی در پیروزی انقلاب حاضر و ارتباط آن با مبارزه برای سوسیالیسم، به اشکال اقتصادی و سیاسی مشخص و احتمالی که این "حالات" خود را در قالب آن بیان خواهند کرد، و به برنامه حداکثر و حداقل بطور کلی، کاملاً لاقید و بی تفاوت می مانند. تحلیل ماتریالیستی و طبقاتی از انقلاب دموکراتیک قبل از هر چیز مستلزم حرکت از نقطه عزیمتی ماتریالیستی و طبقاتی است، و رزمندگان و راه کارگر در قدم اول همین را فاقدند.

گفتیم که محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایجاد مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز در مطالبات حداقل به فشرده ترین شکل بیان می شود. از نظر اقتصادی، تحقق این مطالبات ابداً به معنای ~~تکلیف است~~ ^{تولیدی} ~~برای~~ ^{تولیدی} نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی ~~دیگر نیست بلکه~~ صرفاً الگویی است که پرولتاریا بر اقتصاد ~~مستعد~~ ^{تعمیل} می کند و شرط و شروطی است که بر کارکرد این نظام می گذارد. اما بهمین اعتبار، در عین اینکه مطالبات حداقل پرولتاریا از معدوده قوانین بنیادی

نظام تولیدی کاپیتالیستی فراتر نمی‌رود، از امکانات
عملی بورژوازی در آن مقطع و بخصوص از شرایط مطلوب تولید
برای بورژوازی فراتر می‌رود. دخالت پرولتاریای انقلابی
در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط
بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی
بیکاران و نیز چندو چون موقعیت زحمتکشان غیر پرولتر،
اساس مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسائل تولید و مبادله،
تولید کالائی و خرید و فروش نیروی کار را نقض نمی‌کند،
اما بی شک بر شرایط سودآوری و انباشت سرمایه محدودیت‌ها
و شروطی می‌گذارد. این واقعیت که برنامه حداقل از نظر
تئوریک از محدوده یک جامعه بورژوازی فراتر نمی‌رود، اما
از امکانات عملی بورژوازی فراتر می‌رود، کلید اصلی بحث
و نقطه حرکت ما در بررسی محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب
حاضر است. انقلاب دموکراتیک ما وظیفه ندارد، و نمی‌تواند،
سرمایه‌داری را در ایران نابود کند، نابودی سرمایه‌داری
ایران وظیفه یک انقلاب سوسیالیستی است که انقلاب حاضر
می‌باید راهگشای آن گردد. از سوی دیگر سرمایه‌داری ایران،
همانطور که بارها تاکید کرده‌ایم، سرمایه‌داری عصر
امپریالیسم در کشور تحت سلطه است. "وابستگی"، عبارتی
که تنها می‌تواند بر این وجه سرمایه‌داری ایران دلالت کند،
از سرمایه‌داری ایران بطور کلی قابل تفکیک و تجزیه نیست.
قطع "وابستگی" و ایجاد سرمایه‌داری "ملی و مستقل" در
ایران، یا بعبارت دقیق‌تر تغییر مکان اقتصادی ایران از
یک کشور تحت سلطه به کشوری "مستقل" (که در عصر
امپریالیسم مفهوم تبدیل ایران به یک کشور امپریالیست
است) یک اتوپی بورژوازی است، غیر قابل تحقق است و از
آن مهمتر ابداء خواست پرولتاریای ایران نیست. به این

دلیل پرولتاریای ایران محتوای پیروزی انقلاب ایران را نیز "قطع وابستگی" و "حفظ و بسط سرمایه‌داری" تعریف نمی‌کند. پرولتاریای ایران در این انقلاب از نظر اقتصادی تکمیل آنچنان شرایطی را بر اقتصاد موجود طلب می‌کند که مناسب ترین حالت اقتصادی را برای حرکت نهائی او بسوی سوسیالیسم در بر داشته باشد. بحث چند و چون محتوا و اشکال این مطالبات پرولتری در درون جنبش کمونیستی ما هنوز حتی آغاز هم نشده است و ما بطریق اولی نمی‌توانیم یک برنامه جامع کمونیستی، شامل تعریف دقیقی از مطالبات حداقل و اشکال عملی تحقق آن، بدست دهیم، اما می‌توانیم محور اساسی و عامل تعیین کننده محتوای این مطالبات را، بر مبنای شناخت خود از سرمایه‌داری ایران، طرح کنیم و برای شرکت در مبارزه ایدئولوژیک پیگیری که می‌باید بمنظور دستیابی به یک برنامه لنینی در جنبش کمونیستی ایران دامن زده شود، اعلام آمادگی کنیم.

ایران کشوری سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم است، که اساس اقتصاد آن را تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان پرولتاریا تشکیل می‌دهد. نتیجه تبعی این رابطه معین میان کار و سرمایه، همچنین مکان ویژه‌ای است که تولیدکنندگان خرده‌پا، در شهر و روستا، در این اقتصاد احراز می‌کنند. سطح معیشت اینان نیز، بواسطه تملک بخش اعظم تولید اضافه‌شان توسط بورژوازی، به سطحی بسیار نازل کاهش یافته و مستمرا در معرض جدائی کامل از وسائل تولید خویش قرار دارند، و به این اعتبار غیر مستقیم و بالقوه جزئی از ارتش ذخیره کار در بازار داخلی را تشکیل می‌دهند. (رجوع

کشید به "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی ۲" ، "دورنمای
فلاکت و اعتلای نوین انقلاب ، ضمیمه " ، "کمونئیستها و جنبش
دهقانی ... " ، "خطوط عمده ")

انقلاب ما نیز بر متن بحرانی اقتصادی در چنین
نظامی ظهور کرده است . این بحران اقتصادی بحرانی امپریالیسم در یک
جامعه سرمایه‌داری و بازتاب بحران جهانی امپریالیسم در
کشور تحت سلطه است . که بنا به تعریف تنها راه خروج
انقلابی از آن سوسیالیسم است ، اما مکان اقتصاد ایران
به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم ، فقدان شرائط
ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه و وجود اقشار غیر
پرولتری که بدلائلی که گفتیم قادرند به شیوه‌ای انقلابی
با نظام موجود دست به مبارزه زنند ، این انقلاب را در چهار
چوب انقلابی دموکراتیک محدود می‌سازد . انقلاب دموکراتیک
که بی آنکه بی وقفه به یک انقلاب سوسیالیستی متحول شود ،
بی آنکه تنها آلترناتیو اقتصادی انقلابی (سوسیالیسم)
در سطح جامعه طرح شود ، و نیروهای هوادار آن به نیکدان
فرا خوانده شوند ، نه تنها به فرجام نمی‌رسد ، بلکه ناگزیر
از شکست و تسلیم به شرایط اقتصادی موجود است .
سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم ، یا سوسیالیسم ،
راه حل اقتصادی میانه‌ای نیست . پس هر قدر متحدین کنونی
پرولتاریا ، متکی بر آرمانهای اقتصادی خود ، به انقلاب
حاضر چون هدفی در خود بینگرند ، پرولتاریا نمی‌تواند و نباید
چنین کند .

"در گذشته تفاوت اقتصادی بین مستعمرات و ملل
اروپائی ... در این بود که مستعمرات درمیا-
دله کالا سهم بودند ولی هنوز نقش در تولید

سرمایه‌داری نداشتند. امپریالیسم این اوضاع را کاملاً تغییر داده است. از جمله مشخصات امپریالیسم صدور سرمایه است. تولید سرمایه‌داری با سرعت هرچه بیشتری در مستعمرات استقرار می‌یابد به نحوی که خارج ساختن این مستعمرات از زیر سلطه سرمایه‌داری اروپائی غیرممکن می‌شود. قاعده عمومی این است که جدائی

مستعمرات، چه از نظر نظامی و چه از نظر ترقی، تنها بوسیله سوسیالیسم قابل تحقق است. این امر تحت نظام سرمایه‌داری، تنها در یک حالت استثنائی قابل وقوع است، و یا بقیامت یک سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها، چه در مستعمرات و چه در متروپل" (لنین، تراز-نامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

لنین به روشنی تنها راه رهائی کشور تحت سلطه را در عصر امپریالیسم، برطبق "قاعده عمومی" سوسیالیسم می‌داند. "قاعده عمومی" دقیقاً بیانگر درک لنینیستی از مناسبات سرمایه‌داری، ویژگی‌های عصر امپریالیسم و بحران آن است. پاسخ به هر بحران سرمایه‌داری از دیدگاه میلیونیتهای انسان تحت استثمار، بر طبق قاعده عمومی، تنها یک چیز است: سوسیالیسم. اما نکته مهم اینجاست که لنین وقوع انقلاب سوسیالیستی را بقیامت یک سلسله انقلابات و قیام‌ها ممکن می‌داند. انقلاب دموکراتیک ایران، دقیقاً جزء آن "سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها" است که از دیدگاه منافع زحمتکشان تنها می‌تواند و باید به یک چیز منجر شود.

به سوسیالیسم .

از این نقطه نظر فرمولبندی پرولتاریای انقلابی ایران از محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر، مطبوح و ارائه آن در قالب مطالبات حداقل ، نیز باید ناظر بر این واقعیت عصر امپریالیسم ، یعنی ضرورت عینی تحول انقلابات دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ، و یا به عبارت دیگر تحقق سوسیالیسم از طریق یک سلسله انقلاب ها باشد. عبارت دیگر اگر در آلمان ۱۸۴۸ و در روسیه ۱۹۰۵ انقلاب بی وقفه یک خواست طبقاتی پرولتاریا است که زمینه اقتصادی آن می تواند بدرجات مختلف فراهم باشد یا نباشد ، امروز در عصر امپریالیسم و در کشور تحت سلطه ، وقوع یک سلسله انقلابات ، انقلاب بی وقفه ، تا جائیکه بحران جامعه بورژوازی تنها پاسخ انقلابی خود را در سوسیالیسم بگیرد ، بر طبق "قاعده عمومی" یک ضرورت عینی اقتصادی نیز هست . این خصوصیت کشور ما به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم است ، و لذا بررسی محتوای مطالبات حداقل ما نیز می باید بر سر درک این خصوصیت استوار باشد .

رکن اساسی این مطالبات اقتصادی ورشته ای که بنند بند آن را بهم پیوند می دهد ، جز خواست پرولتاریا مبنی بر نفی و نابودی شرایط فلاکت بار و شاق اقتصادی که سرمایه داری ایران بر کارگران و زحمتکشان جامعه تحمیل می کند نمی تواند باشد . اگر این فشار شاق اقتصادی حاصل و تابع قوانین سرکنت سرمایه داری در ایران تحت سلطه است ، نابودی آن نیز مستلزم تلاش در جهت بیرون کشیدن عملی سطح معیشت کارگران و زحمتکشان از سلطه قوانین انباشت سرمایه در چنین کشوری است . انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه ، فقر و فلاکت وسیع

رأبه منابه اوضاع متعارف کارگران و زحمتکشان بازتولید می‌کند. این انباشت سرمایه است که سطح معیشت کارگران و زحمتکشان را تعیین می‌کند. ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، و بنا بر قوانین انباشت در آن، بگونه‌ای تعیین می‌شود که این فقر و فلاکت را تداوم بخشد. سطح معیشت زحمتکشان غیر پرولتر نیز (که ارتقاء آن جزء مطالبات ما است)، از یکسو با سطح معیشت پرولتاریا تناسب می‌یابد و از سوی دیگر تابع چگونگی انباشت سرمایه و رقابت در عرصه‌های مختلف تولید است. این نیز لاجرم در سطح نازلی ابقاء می‌گردد. مطالبات پرولتاریای انقلابی می‌باید گونه‌ای طرح شود که امکانات این استثمار و حشانه را از بورژوازی سلب کند. مطالبات اقتصادی پرولتاریا، در وهله اول در تعیین ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، با اهم‌های سیاسی از بالا و پایین دخالت می‌کند. این مطالبات خواهان آن است که کارگران را از فشار ساق اقتصادی تحمیلی تا سرحد ممکن برهاند تا امکانات ارتقاء آگاهی سیاسی، شکل و بسیج وسیع آنان را در مبارزه بر علیه بورژوازی فراهم سازد. (مطالبه حداقل دستمزدی فراتر از آنچه بورژوازی کشور تحت سلطه مایل و قادر به پرداخت آن است، مطالبه افزایش مستمر و منظم همین سطح دستمزد به تناسب افزایش بارآوری کار و نیز تورم، مطالبه ایام مرخصی بیشتر، بیمه و بهداشت رایگان و مناسب، مطالبات ویژه زنان کارگر و... همه و همه "دخالت کردن" و به شدت هم دخالت کردن، در پروسه تعیین سطح معیشت در جامعه سرمایه‌داری است. اینگونه "دخالت کردن" بدین معناست که پرولتاریا می‌خواهد ارزش نیروی کار، بیرون از قوانین عام تعیین ارزش کالاها در جامعه سرمایه‌داری، تعیین شود. سرمایه‌داری کشور تحت سلطه‌ای چون ایران

نیروی کار را به مثابه یک کالای ارزان می‌نواهد و باز تولید می‌کند، و مطالبات حداقل ما اعلام می‌کند که این خوان بنامها می‌باید برچیده شود. پرولتاریا در مطالبات اقتصادی حداقل خود اعلام می‌کند که خود را، مستقل از قوانین انباشت سرمایه، و بر مبنای مناسب‌ترین حالت اقتصادی مورد نیاز برای بسط مبارزه طبقاتی، ارزش نیروی کار و چگونگی مصرف آن را در پروسه

تولید تعیین کرده است. این بی شک دست و پای بورژوازی ایران را، به مثابه کشوری تحت سلطه که در آن انباشت سرمایه متکی بر تولید فوق سود امپریالیستی است، در قید و بند قرار می‌دهد. اما کاملاً روشن است که هیچیک از این مطالبات ناقص تولید بورژوازی و مبنای عام آن نیست. این مطالبات تنها از امکانات عملی بورژوازی در یک کشور معین پافراشته شده‌اند، اما بی شک اساس تولید کاپیتالیستی را، که مبتنی بر مالکیت خصوصی بروساثل تولید، تولید کالا و کالای بودن نیروی کار است، نقض نکرده‌اند. مطالبات اقتصادی پرولتاریا برای متحدین غیر پرولترش، مثلاً مطالبات دهقانی پرولتاریا، نیز در عین آنکه مبنای عام یک جامعه سرمایه‌داری رانقش نمی‌کند، در صورت تحقق خویش‌الگوی معینی را بر رابطه بورژوازی (انحصاری و غیرانحصاری) با اقشار تهی دست خرده‌بورژوازی تحمیل می‌کند. شکل و الگویی که سرمایه‌داری ایران به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را از سیر مطلوب انباشت خویش منحرف می‌سازد.

باین ترتیب دخالت و تلاش پرولتاریای ایران برای تحقق مطالبات اقتصادی حداقل خود در زمینه‌های مختلف، کم‌محتوای‌ها را نه به معنای تناسوبی سرمایه‌داری، بلکه به معنای حرکت در جهت نفی سلطه اقتصادی امپریالیسم برزیست اقتصادی و سطح معیشت کارگران و زحمتکشان است. تحقق

مطالبات پرولتاریا به معنای نفی واقعیت عملی بازار داخلی ایران به مثابه حوزه تولید فوق سود امپریالیستی است.

اما آیا این به معنای نابودی سرمایه‌داری "وابسته"

و استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است؟ اِیْدا چنین نیست. نفی عملی رابطه تولید فوق سود - در شرایط تحقق کامل مطالبات پرولتاریا - به معنای استقرار نظامی سرمایه‌داری اما مستقل از تولید فوق سود در ایران نیست. چراکه حقوق اقتصادی‌ای که پرولتاریا و متحدینش، به قیمت مبارزات خود و به کمک اهرم‌های سیاسی‌ای که پیروزی انقلاب در اختیارشان می‌گذارد - سرراها، حکومت موقت انقلابی، هیئت‌های بازرسی کارگری، قوانین دموکراتیک کار و غیره - به کف می‌آورند، نه تنها حاصل پروسه تولید و بازتولید مستمر سرمایه‌داری در ایران نیست، بلکه تحمیلی بر آن است. این پروسه انباشت سرمایه نخواهد بود که معیشت کارگران و زحمتکشان را در سطح ارتقاء یافته آن تعیین و بازتولید خواهد کرد. برعکس، سرمایه‌داری ایران، دقیقاً به این اعتبار که به تنها شکل ممکن - سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم - به زیست خود ادامه می‌دهد، سودآوری خود را با "تحمیلات" اقتصادی پرولتاریا و متحدینش ناسازگار خواهد یافت. این شرایط جدید را پرولتاریا و زحمتکشان از بیرون قلمرو اقتصادی، و از ورای قوانین اقتصادی حرکت آن، به آن تحمیل خواهند کرد. برای اینکه این نکته را روشن تر توضیح دهیم، کافیست مثال توقف کامل تولید (مثلاً در حالت یک اعتصاب عمومی)، و پاکم کاری کارگران را در شرایط کنونی در نظر بگیریم. توقف تولید و پاکم کاری، بی شک پایه سودآوری سرمایه‌ها برای مدت معینی به مغایره می‌افکند. در یک اعتصاب عمومی در ایران، ممکن است در طول مدت اعتصاب دیناری ارزش اضافه تولید نشود، و یاد ر

یک کم کاری، یک شاهی فوق سود عاید سرمایه داران نگردد، اما آیا کسی هست که مدعی باشد در طول مدت اعتصاب، سرمایه داری در ایران از میان رفته و یا در طول کم کاری ها روابط امپریال-پالیستی بر ایران حاکم نبوده، و سرمایه داری ایران "مستقل" شده است؟! تمایزی که ما تلاش کرده ایم در متون مختلف خود میان سرمایه داری و سرمایه داران قائل شویم، اینجا اهمیت خود را کاملاً آشکار می کند. سرمایه رابطه تولید ارزش اضافه است، و سرمایه دار، سرمایه شخصیت یافته است. رابطه تولید ارزش اضافه، رابطه ای است که در آن نیروی کار به مثابه یک کالا توسط سرمایه خریداری می شود تا در یک پروسه تولید با هدف تولید ارزش اضافه بگونه ای مولد مصرف شود و سرمایه داری نظامی متکی بر این رابطه معین است. بدین ترتیب واضح است که مارکس سرمایه داری بودن یک نظام را از روی مشاهده روزمره حساب سود و زیان سرمایه داران، از مشاهده اینکه آیا پولی که برای بیسپ یافتن و یا خرید نیروی کار به حرکت درمی آید عملاً بیسپ یافته است یا خیر، استنتاج نکرده است. سرمایه دار متضرر، سرمایه داری که شاید حتی قادر نبوده است یکشاهی ارزش اضافه، تا چه رسد به فوق سود، به جیب بزند، سرمایه داری که "سرمایه پولی اش بیسپ نیافتد است"، سرسوزنی از سرمایه دار بودنش کم نمی شود. به همین ترتیب سرمایه داری "وابسته" ای که برای مدتی معین قادر به کسب فوق سود نباشد نیز نام "مستقل" بخود نمی گیرد. "استقلال" از تولید فوق سود، به این معناست که سرمایه داری ایران بتواند بی آنکه به فوق سود متکی باشد انباشت متعارف خود را، بدون سقوط به ورطه بحران اقتصادی، سازماندهی کند، بتواند خود بر اساس قوانین اقتصادی خود معیشت کارگران و زحمتکشان را در سطح ارتقاء یافته آن یا تولید نماید و این مناسبات

را مستقل از فوق سود کلا به چهارچوب رشد نیروهای مولده تبدیل سازد. و این آن اتوپی است که تا همین اواخر بوسیله هواداران بورژوازی در جنبش کمونیستی بخورد پرولتاریا داده می‌شد. واقعیت اینست که تحمیل مطالبات اقتصادی حداقل به سرمایه‌داری ایران - به مثابه کشوری تحت سلطه امپریا- لیسم، سودآوری سرمایه را به مخاطره می‌افکند، اما این دقیقاً سودآوری سرمایه در یک بازار متکی به فوق سود است که به مخاطره افتاده است.

به جرات می‌توان گفت که کل سرمایه اجتماعی در ایران لااقل از پس از قیام بهمن در شرایطی مشابه یک "کم کاری تعمیم یافته" زیسته است. شرایطی که صرفنظر از اقشار معینی از سرمایه‌داران، مابقی بورژوازی تولید را به سطحی زیر ظرفیت متعارف و با سودآوری نازل کاهش داده و به انتظار فیصله یافتن مساله قدرت سیاسی به نفع خود نشسته است. اما کمونیستها به صراحت مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه را هم - چنان سرمایه‌داری در کشوری تحت سلطه امپریالیسم و متکی بر تولید فوق سود می‌نامند. نفی شرایط امپریالیستی تولید و استثمار بوسیله قدرت متشکل پرولتاریای انقلابی و از طریق اهرمهای سیاسی و قانونی، نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است، بلکه فقط و فقط به معنای سوق دادن سرمایه‌داری "وابسته" ایران به یک بحران عمیق اقتصادی است. سرمایه‌داری ایران، دقیقاً از آن جهت که همچنان، در "فردای" پیروزی انقلاب دم‌وکر- اتیک، سرمایه‌داری متکی بر استثمار امپریالیستی است، نمی- تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فراتر رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است، سازگار باشد. بدرجه‌ای که پرولتاریای انقلابی و متشکل قادر گردد تا مناسب

ترین حالت اقتصادی را برای بسط مبارزه طبقاتی به‌پروژوازی
تحمیل کند، بهمان درجه بورژوازی درنما ساعدترین شرایط
برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه‌داری ایران به یک
بحران حاد و عمیق اقتصادی فرومی‌رود. مطالبات اقتصادی حد
اقل پرولتاریای انقلابی، این محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب
دموکراتیک، ناظر برتأمین ابتدائی ترین حقوق اقتصادی برای
کارگران و زحمتکشان جامعه است، و دقیقاً تأمین این چنین
حقوقی است که از امکانات عملی سرمایه‌داری و بورژوازی ایران
فراتر است.

تحولات اقتصادی ای که پرولتاریا در برنامه حداقل
خود طالب آن است و در پیروزی انقلاب دموکراتیک به اجرا
می‌گذارد، بدلیل ناسازگاری عملی خود با امکانات عملی
سرمایه‌داری و بورژوازی در ایران، به یک بحران عمیق
اقتصادی دامن می‌زند. این دقیقاً به این معناست که نظام
سرمایه‌داری در ایران با بازتولید و ارتقاء زیست اقتصادی توده
ها و بارش نیروهای مولده در تناقض قرار گرفته است. این
خسارت عام عصر امپریالیسم است که در آن مناسبات تولید
بورژوازی به قیودی بر رشد نیروهای مولده و ارتقاء زیست
اقتصادی توده‌ها بدل شده است، و از اینرو این عصر، در عین
حال، عصر نابودی این قیود و به معنای عام عصر انقلابات
پرولتاری است، انقلاباتی که هدف نهائی آن برکنندن ریشه‌ای
این مناسبات است. اما در "فردای" پیروزی انقلاب دموکراتیک
ما، این خسارت عام عصر حاضر، تجلی تام و تمام خود را در
شرایط خاص جامعه ما باز خواهد یافت و تحول سوسیالیستی
زیر بنای اقتصادی ایران را به شرط لازم رفع موانع رشد
نیروهای مولده بدل خواهد کرد که این بنوبه خود ضرورت
استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه پیش شرط سیاسی

این تحول اقتصادی را طرح می‌کنند. این واقعیت که محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران نیست، این واقعیت که این محتوای اقتصادی ناظر بر استقرار یک نظام تولیدی دیگر نیست، بلکه شرط و شروطی بر سرمایه‌داری موجود ایران است، این واقعیت که سرمایه‌داری ایران در عمل قادر به انباشت سودآور در محدوده چنین قیود و شروطی نمی‌باشد، و بالاخره این واقعیت که پرولتاریا بلافاصله و به میزان نیروی متشکل خود بسیج برای سوسیالیسم را آغاز خواهد نمود، همه این واقعیات، به این نکته اشاره و تاکید دارند که "مناسب‌ترین حالت اقتصادی" مورد نظر پرولتاریا، نمی‌تواند یک حالت اقتصادی "پادشاهی" باشد. جمهوری دموکراتیک خلق نمی‌تواند "اقتصاد دموکراتیک خلق" را به مثابه زیر بنای تولیدی خود داشته باشد. روی بنای حکومتی جامعه در "قردای" پیروزی انقلاب دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک خلق) یا هر حالت سیاسی دیگر که بیانگر حاکمیت پرولتاریای انقلابی و متحدین دموکراتیک باشد) از یکسو یا نیازهای عملی انباشت سرمایه در ایران در تناقض است، و از سوی دیگر خود ارگان سیاسی یگانه آن طبقاتی (پرولتاریا) نیست که قادر به ارائه آلترناتیو اقتصادی جامعه (سوسیالیسم) در مقابل این زیر بنا باشد. از نقطه نظر بورژوازی حل این تناقض، می‌بایست بصورت تحول روبنای سیاسی به نفع زیربنای اقتصادی موجود (سرمایه‌داری مبتنی بر فوق سود) باشد. این بمعنای بازگرداندن دیکتاتوری تمام عیار بورژوازی است. از نقطه نظر پرولتاریا نیز حل این تناقض تنها می‌تواند به معنای تحول روبنای سیاسی، اما به نفع زیر بنای اقتصادی آتی (سوسیالیسم) باشد. و این به معنای ضرورت استقرار دیکتاتوری

نیاز انکارناپذیر پرولتاریا است. اگر این مناسب‌ترین حالت اقتصادی از نقطه نظر تئوریک حالتی "بداوم" نیست، پرولتاریای آگاه می‌باید در دفاع از آن، آنرا در عمل تا زمانی که شرایط ذهنی لازم برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا فراهم آید، و حتی پس از آن، مداوم که روابط اقتصادی بورژوازی بریده‌کن شده‌اند، دوام بخشد. با فشاری و ریختن پرولتاریا در امر تحقق برنامه حداقل، و مقابل قرار دادن آن با عجز بورژوازی در محد گذاردن بر آن، خود زمینه‌ای تمهید کننده برای تسلیح ضرورت فراتر رفتن از این برنامه، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری بطور کلی است. پس اگر بورژوازی برای خروج از بحران اقتصادی پیشی، قبل از هر چیز مبارزه را برای باز پس گرفتن دستاورد های سیاسی پرولتاریا و منحدینش شدت می‌بخشد، پرولتاریای انقلابی نیز بنسبه خود، در عین با فشاری بر مطالبات حداقل، اعلام می‌دارد که تنها با فراتر رفتن از این دستاوردها، پس از فراتر رفتن از "جمهوری دموکراتیک خلق" و با هر شکل دیگری که قالب مجموعه این دستاوردها را تشکیل می‌دهد، تنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می‌توان حل بحران جامعه بورژوازی را به شیوه‌ای انقلابی (با نابودی جامعه بورژوازی بطور کلی) آغاز کرد. در این میان، متحدین پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نیز ناگزیر می‌باید از تمایل اتوپییک خود مبنی بر معلق ماندن در میان پرولتاریا و بورژوازی چشم پوشیده و میان این دو اردوگاه یکی را انتخاب کنند. متحدین کنونی پرولتاریا از "فردای" انقلاب دموکراتیک ناگزیر از تجزیه‌اند تا بخشی به بورژوازی و بخشی به پرولتاریا بپیوندند. به این ترتیب، بر متن تداوم و تعمیق بحران اقتصادی نظام موجود، و در تداوم انقلاب دموکراتیک، انقلابی جدید با اهداف جدید و با ترکیبی

جدید از نیروهای محرکه طبقاتی شکل خواهد گرفت .

آنچه اثباتاً در مورد انقلاب بی وقفه و شرایط عینی و ذهنی آن (در پاسخ به پوپولیسم رزمندگان و راه کارگر) گفتیم را خلاصه کنیم :

۱) پرولتاریای انقلابی هرگز به انقلاب دموکراتیک به مثابه هدفی در خود نمی‌نگرد و همواره خواهان تحول بی وقفه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است .

۲) انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است که وظیفه آن رفع موانع بسط آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم است .

۳) محتوای پیروزی این انقلاب عبارت از استقرار یک سیستم دموکراتیک سیاسی به رهبری پرولتاریا است که از نظر اقتصادی معادل است با نفی سلطه امپریالیسم و نیازهای اشیاء سرمایه در کشور تحت سلطه برزیست اقتصادی و معیشت کارگران و زحمتکشان .

۴) این شرایط ~~بمعنی نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل"~~ (و به این اعتبار "رفع موانع توسعه سرمایه‌داری") است بلکه به معنای تحمیل مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای انکشاف آزادانه مبارزه طبقاتی ، بر نظام موجود است .

۵) تحمیل این شرایط بر سرمایه‌داری ایران توسط پرولتاریا و متحدینش ، بحران اقتصادی نظام موجود را حدت بخشیده ، قطب‌بندی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و ضرورت عینی بسط انقلاب حاضر را به یک انقلاب سوسیالیستی طرح می‌کند .

۶) تنها حزبی متکی بر مواضع و برنامه لنینی ، با درکی روشن از رابطه انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی در ایران (زمینه -

های عینی و ذهنی انقلاب بی وقفه (و مسلح به برنامه‌ای که چکیده این درک را در خود منعکس سازد ، می‌تواند در راس پرو-لتاریا و متدین دموکراتش پیروزی انقلاب حاضر را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تضمین کرده و در راس طبقه کارگر و زحمتکشانی که به او خواهند پیوست ، مبارزه برای سوسیالیسم را سازماندهی و رهبری نماید .

مادر این مقاله به‌گزیر تنها به محتوای انقلاب حاضر و زمینه‌های عینی و ذهنی تحول آن به انقلاب سوسیالیستی پرداختیم ، و به سیر عملی سیاسی و اقتصادی این تحول ، مگر من باب مثال ، اشاره نکردیم . در شرایط کنونی گریزی از این امر (نه برای رزمندگان و راه کارگر و نه برای ما) نیست ، زیرا دستیابی به تحلیل دقیقی از محتمل‌ترین سیر عملی انقلاب و اشکال مشخصی که در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی در پروسه تکوین انقلاب طرح خواهند شد ، تعریف دقیق اشکال اقتصادی و سیاسی ای که برنامه حداقل کمونیستی می‌باید خواستار آن باشد ، تعیین شعارها و شیوه‌های تبلیغی ، ترویجی و سازماندهی که بنوبه خود می‌باید برای این برنامه متکی گردند ، همه و همه در گرو مبارزه بی‌گیر ایدئولوژیک با اپورتونیسیم حاکم برجانش کمونیستی از یکسو ، و شرکت عملی هرچه وسیع‌تر و آگاهانه‌تر جنبش کمونیستی در مبارزات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا است .

و بالاخره ضروری است که نگاهی به عواقب عملی دیدگاه پوپولیستی رزمندگان و راه کارگر بیندازیم . گفتیم که سوسیالیست‌های خلقی ، چون رزمندگان و راه کارگر ، در ذهن خود از فراز پروسه تحول انقلاب دمو-کراتیک حاضر به یک انقلاب سوسیالیستی ، که باید درجهان

خارج از ذهن صورت پذیرد، می‌پزند و خیال خود را با الصاق
وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی به انقلاب دموکراتیک حاضر
یکسره راحت می‌کنند. این بدان معناست که رفقا، اگر در التقاط
خود پیگیر باشند، از هم اکنون در قبال تمامی مسائلی که این
پروژه مادی تحول یک انقلاب به انقلابی دیگر پیش‌روی جنبش
کارگری و کمونیستی قرار می‌دهد، در قبال گامهای عملی ای
که می‌باید برداشته شوند، ملزوماتی که می‌باید فراهم شوند،
و بطور خلاصه در قبال تمام وظایفی که تحقق این تحول بر
دوش کمونیستها می‌گذارد از خود از نظر تئوریک سلب مسئولیت
می‌کنند. اگر سوسیالیسم در پیروزی همین انقلاب حاصل
می‌آید، دیگر چه لزومی خواهد داشت که درباره این گامهای
عملی بیندیشیم؟ چه لزومی خواهد داشت که خود را در تعیین
دقیق وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک پرولتاریا، که دیگر
نیازی به تفکیک و پیوند دیالکتیکی شان نیست، در دست
دهیم؟ دیگر چه لزومی خواهد داشت که در مواجهه با "دمو-
کراتها" (که رزمندگان و راه کارگر با احراز صلاحیت آنان در
مبارزه برای "نابودی سرمایه‌داری" مهر "سوسیالیست" بر
شناسنامه‌شان زده‌اند) از سوسیالیسم خاص پرولتاریا سخن
بگوییم؟ دیگر استقلال پرولتاریا چه ضرورت و معنائی خواهد
داشت؟ اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری را نابود می‌کند،
اصولا دیگر چه نیازی به تمامی آن چیزهایی است که درباره سو-
سیالیسم، انقلاب سوسیالیستی و شیوه‌های رسیدن به آن از
مارکس و انگلس و لنین آموخته‌ایم؟

اما اشکال کار بسیار بیش از آن است که در سطح
آسان طلبی تئوریک محدود بماند. سوسیالیسم خلقی از مجردترین
سطوح تئوریک تا مشخص‌ترین و عملی‌ترین زمینه‌های فعالیت
سیاسی سردبان تنزلی را پله به پله طی می‌کند که حاصلی جز

به شکست کشاندن پرولتاریای ایران ، در همین انقلاب حاضر ، ندارد .

۱) درسوسالیسم علمی تجدید نظر می‌کند . در شماره قبل این امر را به روشنی نشان دادیم . دیکتاتوری پرولتاریا بکالی از دستگاه ایدئولوژیک این رفقا حذف می‌شود ، چراکه سرمایه داری در یک انقلاب دموکراتیک ، با اتکاء بر جمهوری دموکراتیک خلق و با همیاری خلق نابود می‌شود .

" کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد ، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج نشده باشد . . . مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد . وجه تمایز کاملاً عمیق یک خرده بورژوازی عادی (وهم - چنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است . " (لنین ، دولت و انقلاب ، منتخب آثار ، ص ۵۲۹ تاکید ها از لنین)

سوسیالیست های خلقی با مسخ سوسیالیسم علمی و تمامی مقولات برنامه حداکثر پرولتاریا دقیقاً اهداف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از او پوشیده نگاه می‌دارند کارگرانی که در مکتب سوسیالیسم خلقی آموزش یابند ، بی شک هیچ چیز راجع بسسه اهداف مبارزه طبقاتی خود ماهیت سیاسی این مبارزه نخواهند آموخت .

۲) سوسیالیسم خلقی اساس ضرورت هژمونی پرولتاری در انقلاب دموکراتیک را زیر سوال می‌کشد ، و از فراهم آوردن ملزومات مادی این هژمونی شانه خالی می‌کند . این واقعیت که انقلاب دموکراتیک حاضر تنها می‌تواند در تحول خود به یک انقلاب سوسیالیستی به فرجام رسد ، به این معناست که انقلاب حاضر تنها

آن طبقه‌ای می‌تواند به پیروزی رساند که با هدف مشخص فرا تر رفتن از آن در آن شرکت می‌کند، و به حکم شرایط عینی و منافع طبقاتی اش قادر است از یک انقلاب دموکراتیک فراتر رود. تنها پرولتاریای آگاه بر اهداف مبارزه طبقاتی می‌تواند راهبر و ضامن پیروزی انقلاب حاضر باشد. استنفاف از بردن این آگاهی - سوسیالیسم به مثابه هدف نهائی و انقلاب بی وقفه به مثابه تنها راه حصول آن - نه تنها جزشانه خالی کردن از وظیفه تربیت پیشاهنگ انقلابی و رهبر همین انقلاب دموکراتیک معنایی ندارد. به این ترتیب می‌بینیم که سوسیالیسم خلقی تنها ناقص سوسیالیسم علمی نیست، بلکه ناقص دموکراتیسم پیگیر پرولتری نیز هست. سوسیالیسم خلقی که در حرف سوسیالیسم را به اتکاء خلیق و برای خلق در یک انقلاب دموکراتیک معمول می‌دارد، در عمل از مبارزه برای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک نیز استنفاف می‌ورزد. چراکه اصولاً از تامین ملزومات هژمونی پرولتری در این انقلاب طفره می‌رود. تا پرولتاریای ایران نیاموزد که فرجام انقلاب کنونی جز با تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی میسر نیست، نمی‌تواند، تاکید می‌کنیم نمی‌تواند، همین انقلاب را نیز به پیروزی رساند. انقلاب سوسیالیستی را ترویج نکردن تنها خیانت مستقیم به امر سوسیالیسم نیست، بلکه در شرایط مشخص جامعه ما خیانت به امر دموکراسی و جنبش دموکراتیک نیز هست.

نقض استقلال ایدئولوژیک پرولتاریا، نفی ضرورت استقلال تشکیلاتی او را نیز بهمراه می‌آورد. اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری را نابود می‌کند، آنگاه تشکیلات مستقل پرولتری نیز اهمیت خود را از دست می‌دهد و می‌تواند به سهولت، اگر نه در نام بلکه در عمل، به تشکیلاتی که کلیه افسر و طبقاتی را که نیروهای محرکه یک انقلاب دموکراتیک

هستند در خود جمع کنند، به ابزار تشکیلاتی خلق، بدل شود. پوپولیسیم آشکار در زمینه تشکیلات نمونه‌هایی چون "حزب کمونیست کارگران و دهقانان" را بدست داده است. اما پوپولیسیم خجول، در لفظ حزب را خاص پرولتاریا اعلام می‌دارد، اما در عمل آن را برای خلق می‌خواهد و ضرورت ایجادش را از نیازهای جنبش دموکراتیک استنتاج می‌کند (رجوع کنید به سرمقاله همین شماره). در غیاب یک حزب مستقل پرولتری، سخنسی از هژمونی پرولتاریا و پیروزی انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند باشد و سوسیالیست‌های خلقی اگر از مواضع شوریک خود استنتاجات دقیق و غیر التقاطی تشکیلاتی کنند، جز رد حزب مستقل پرولتاریا به موضعی نخواهند رسید و لذا در عمل به عاملی برسز راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نیز تبدیل خواهند شد. فقط یک دلال خرده‌بورژوا می‌تواند هژمونی را بصورت یک سازش، یک برسمیت‌شناسی متقابل، و یا به‌عنوان شرایط یک توافق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولتری هژمونی در نبرد، با کسی است که از همه فعالانه‌تر بجنگد، که همیشه فرصتی را برای وارد آوردن ضربه به دشمن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و نتیجتاً رهبر ایدئولوژیک نیروهای دموکرات باشد و هر نوع مشی‌های نیمبند را انتقاد نماید". (لنین، طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی)

استقلال پرولتاریا در ایدئولوژی و تشکیلات، شرطی که

سوسیالیسم خلقی قادر به تامین آن نبوده و در عمل مانع آن است، نیاز مبرم پرولتاریا در تشبیت هژمونی خویش بر جنبش انقلابی بر اساس درک لنینی فوق است. اما رکن دیگر تامین هژمونی پرولتری، قابلیت پرولتاریا در مبارزه پیگیر برای مطالبات دموکراتیکی است که انگیزه حرکت متحدین او را در

این انقلاب تشکیل می‌دهد. پرولتاریا نه تنها نمی‌تواند نسبت به این تحولات، تغییرات و اصلاحات دموکراتیک بی تفاوت باشد، بلکه خود می‌باید آن را به جامع ترین شکل فرموله کرده و برای آن مبارزه کند. این شرط لازم جلب متحدین به مبارزه‌ای انقلابی و تضمین پیگیری آنان در این مبارزه است. گفتیم که پرولتاریا ریای انقلابی در بخش حداقل برنامه خود دقیقا اینگونه مطالبات رانیز به مثابه جزئی از محتوای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک طرح می‌کند. سوسیالیست‌های خلقی که محتوای پیروی یک انقلاب دموکراتیک را نابودی سرمایه‌داری ارزیابی می‌کنند، به زبان دیگر ضرورت ارائه مطالبات حداقل را توسط پرولتاریا نفی می‌کنند. سوسیالیست‌های خلقی، چون رزمندگان و راه کارگر، که قبلا در ذهن خود خلق را علی‌العموم به جبهه سوسیالیسم (نابودی سرمایه‌داری) آورده‌است، نیازی نمی‌بینند که در جهان خارج توجه پرولتاریا را به توده‌های دموکرات غیر پرولتر و ضرورت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات دموکراتیک فراخوانند. او دیگر به "متحدی" نیاز ندارد، چرا که خود هم اکنون مرز میان متحدین پرولتاریا و خود پرولتاریا را با مبتذل کردن سوسیالیسم و تبدیل آن به یک آرمان عموم خلقی از میان برده است. از رزمندگان و راه کارگر سوال می‌شود که: برنامه حداقل شما، که انقلاب دموکراتیک می‌باید در پیروزی خود به آن جامه عمل پوشد چیست؟ و هر دو پاسخ می‌دهند "نابودی سرمایه‌داری"، یعنی همان "برنامه حداکثر"، همان "سوسیالیسم"! رفقا لاقید ترا زهر تروتسکیست^(۱) و آتش‌های اصولا دور متحدین پرولتاریا، انگیزه شرکت آنان در یک انقلاب دموکراتیک، مطالبات غیر سوسیالیستی آنان، و نیاز پرولتاریا به جلب آنان بزرگ برچم رهبری خویش را قلم گرفته‌اند.

در این خصوص بحث بسیار است و ما بناگزی بر مطلب را همینجا خاتمه می‌دهیم و روشن کردن بیشتر مقولات و نکاتی که در این مقاله طرح شد را به مقالات دیگری موکول می‌کنیم . اما لازم است در خاتمه به نکته‌ای در مورد نقش و مکان مبارزه ایدئولوژیک برای راه کارگر و رزمندگان ، آنگونه که در معادله مورد بحث مستتر است ، اشاره کنیم .

قبل از هر چیز مشخص نیست که رزمندگان و راه کارگر از ورود به این بحث چه اهدافی را دنبال می‌کرده‌اند و با پایان بخشیدن به آن به چه نتایج مشخصی رسیده‌اند . هر دو گروه بخشی انتزاعی راجع به چند و چون سیستم و طبقاتی که باید در انقلاب حاضر نابود شوند ، را دنبال می‌گیرند بی آنکه بتوانند چگونگی تاثیر سرنوشت این بحث را بر امر تبلیغ ، ترویج و سازماندهی پرولتاریا تعریف کنند . عدم درک این مساله که از انقلاب دموکراتیک تا نابودی سیستم سرمایه‌داری پروسه‌ای است که می‌باید در خارج از ذهن و در جهان ماده طی شود ، پروسه‌ای که در هر گام پراتیک معینی را در عرصه‌های مختلف فعالیت از کمون نیستها طلب می‌کند ، باعث می‌شود که رزمندگان و راه کارگر نتوانند از "مبارزه ایدئولوژیک" خود به دستاوردی مشخص برسند . تلاش دو گروه بیشتر به حل دو معادله دووجهی می‌ماند (معلومات : ۱) انقلاب دموکراتیک است (۲) اقتصاد ایسران سرمایه‌داریست و مجهولات : ۱) چه سیستمی باید نابود شود (۲) چه طبقه‌ای باید نابود شود . در شرایطی که جنبش کمونیستی مساله برنامه راجل نکرده است ، در شرایطی که علی‌رغم عدم حل مساله برنامه ، مساله تبلیغ و ترویج و سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلابی در سطح وسیع برعهده این جنبش قرار گرفته است ، بدیهی است که مبارزه ایدئولوژیک قبل از هر چیز می‌باید معطوف به دستیابی ، تدقیق و تشبیت

امول برنامه و تاکتیک کمونیستی ، و شرایط و ملزومات اتحاد اینگونه تاکتیک ها در عرصه های مختلف عملی باشد. اما اگر با رزمندگان و راه کارگر را با این مقولات و مسائل کاری نیست ، چرا که رزمندگان بخود اجازه می دهند تا در میان حیرت ناظران ، در مقام داور مبارزه ایدئولوژیک ، کار را متوقف کرده و نتیجه را به این ترتیب اعلام کند :

"اینک یک دوره مبارزه ایدئولوژیک میان مساران راه کارگر و همه کسانی که اندیشه ها و تئوری های مشابه آنان را دنبال می کنند به پایان می رسد. ما نشان دادیم که چگونه راه کارگر با تردید و دودلی سرانجام می پذیرد که باید بورژوازی لیبرال را نابود کرد ، دیدیم که راه کارگر قبول می کند که باید سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را نابود کرد. و این نابودی دامن سرمایه متوسط راه هم می گیرد. اگر چه آنها کوشش می کنند که نشان دهند حرف جدیدی نمی زنند ، ولی بهر حال آنچه را که گفتیم بطور نسبی پذیرفته اند و در همین حد این امر مثبت است .

... اینک جمع بندی از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک را باید خاتمه داد. لیکن راه کارگری که به اساس مساله می پردازد ، باید بداند که در استدلال نه به شعارهایی که ظاهر شده اند و بعد ناپدید گردیده اند... بلکه به اساس مساله باید برخورد کرد... بهر ترتیب راه کارگر در ادامه مبارزه ایدئولوژیک خود با ما نه تنها اینگونه از زیر بار تقبل خطای گذشته خود می گریزد ، بلکه بدتر شروع به ارائه نظرات مایه "روایت خود" و کرارا بامیل خود می کند. بطوریکه جایی برای برخورد بیشتر باقی نمی ماند" (رزمندگان ۱۸ تاکیدها در اصل است)

"اساس" مساله ، یعنی اساس مبارزه ایدئولوژیک دو گروه ، نه

برنامه ، نه تاکتیک و نه حتی شعارها (که می آیند، می روند و گاه بدلائل "تکنیکی" دوباره می آیند) هیچکدام نیستند، بلکه اینست که حریف یا احکامی عام و انتزاعی را بپذیرد و یا به لطایف الحیل از پذیرش آن بگریزد و لاجرم "سه اخطاره" شده و همراه با "باتمامی کسانی که اندیشه ها و تئوری مشابه (!) آنان را دنبال می کنند" ، از دور مسابقه خارج شود! آنچه دست آخر برای پرولتاریا در مبارزه طبقاتی مانده است، نه تدقیق رئوس برنامه و تاکتیک ، نه ارتقاء شیوه ها و دقت مقولات ترویجی ، نه دستیابی به یک سیاست واحد تبلیغی بر اساس روشن شدن مطالبات حداقل ، نه پیدایش اشکال اصولی تر سازماندهی بر اساس ارزیابی مشخص شرایط ، و نه حتی گامی بسوی یکی از اینها ، بلکه لبخند رضایت نا موجهی است که "تا دوره بعد" مبارزه ایدئولوژیک بر چهره رزمندگان نقش بسته است . مبارزه ایدئولوژیک که این چنین بخود معطوف باشد و درخود به سرانجام رسد ، دیگر جزئی از مبارزه طبقاتی نبوده بلکه کشمکش آکادمیستی است . بدیهی است که وقتی هیچ نیاز عملی مبارزه طبقاتی طرفین مباحثه را به فرجام بخشیدن به آن و شکل دادن آن در قالب برنامه و تاکتیک کمونیستی و رهنمودهای مشخص تبلیغی ، ترویجی و سازماندهی ، متعهد نمی کند، آنگاه واضح است که یک چنین مبارزه ایدئولوژیکی نمی تواند جز از طریق "کسل شدن" یکی از طرفین بحث از "گریختن" دیگری و اعلام یکجانبه "کفایت مبارزه" به نقطه پایان خود برسد .

پس‌نویس

۱) بدنیست در حاشیه اشاره مختصری به تروتسکیسم بنماییم (منظور از تروتسکیسم در اینجا تز "انقلاب مداوم" اوست) تروتسکیسم از این حکم درست که رهائی پرولتاریا تنها با یک انقلاب سوسیالیستی و در سوسیالیسم میسر است ، این استنتاج غلط را می‌کند که پرولتاریا می‌باید در همه حال فوری و بی واسطه برای یک انقلاب سوسیالیستی مبارزه کند .

تروتسکی هر چند در حرف کا ملامتگر لزوم مبارزه پرولتاریا برای دموکراسی و شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نیست ، اما بدلیل درک نکردن پیرویه واقعی انقلاب سوسیالیستی ، یعنی درک نکردن لزوم فراهم بودن شرایط سیاسی - اقتصادی ضروری برای انکشاف مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، عملاً نسبت به تعیین و فرموله کردن شرایط تحقق خواست های اقتصادی - سیاسی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ، یعنی شرایط پیروزی انقلاب دموکراتیک ، لاتیید و حتی بی تفاوت است . چنین است که تروتسکی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، با شعار لنین "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان " مخالفت می‌کند و شعار "حکومت تزاری نه ، حکومت کارگری " را تبلیغ می‌نماید . تروتسکیسم درک نمی‌کند که حصول "حکومت کارگری " دقیقاً محتاج پیش شرط‌هاییست که (در ۱۹۰۵) "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان " جامع ترین شکل تحقق آن ها را در بر می‌گیرد .

"دیکتاتوری انقلابی ... " (در ۱۹۰۵) لازم است تا پرولتاریا با سود جستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی خویش در آن ، به گفته لنین "بیدرنگ " اما " درست مطابق با میزان نیروی خویش یعنی نیروی پرولتاریای آگاه به انقلاب سوسیالیستی گذر [کند] " .

تروتسکی خواهان سرعت هرچه بیشتر ، خواهان پریدن
 از طول راه و حتی خواهان تحقق فوری انقلاب سوسیالیستی
 است . تروتسکیسم که از "اشتیاق" به سوسیالیسم آغاز می‌کند،
 با ندیده گرفتن پیرویه واقعی تحقق سوسیالیسم ، یعنی درک
 نکردن ضرورت حرکت از پیش شرط های انقلاب سوسیالیستی ، در
 عمل نه تنها نمی‌تواند سوسیالیسم را فوراً معمول دارد بلکه
 از تنها مسیر واقعی سوسیالیسم فرسنگها دور می‌افتد .
 لنینیسم در گیر پراتیک پیرویه مادی تکامل بخشیدن یک
 انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است ؛ و در هر مقطع
 با دقت تمام در تلاش فراهم آوردن مولفه های مادی (عینی
 و ذهنی) است که لازمه ادامه این پیرویه است . برعکس ،
 تروتسکیسم ، به شیوه ایده آلیستی ناب ، تمام پیرویه را در
ذهن بفرجام می‌رساند و حاصل نهائی این پیرویه ذهنی را در تمام
 لحظات مقابل واقعیت قرار می‌دهد . به این ترتیب شعار "تزار
 نه ، حکومت کارگری" ، بهترین تاکتیکی را که در حرف به طبقه
 کارگر در انقلاب دموکراتیک عرضه می‌کند ، " باقی ماندن بصورت
 یک اپوزیسیون افراطی " است . و این در عمل ، یعنی سپردن
 سرنوشت انقلاب دموکراتیک بدست طبقات غیر پرولتاریه . و این
 دقیقاً محتوای منشویستی تروتسکیسم است .

اما لازم است چند کلمه ای نیز درباره انتقاد رایج
 در جنبش کمونیستی ما نسبت به تروتسکیسم بگوئیم .
 انحراف تروتسکیسم ، در آنجاست که جنبش
 کمونیستی معمولاً بدنبال آن می‌گردد . ایراد تروتسکی در "جلو
 انداختن" انقلاب سوسیالیستی و "میان برزدن" به انقلاب
 سوسیالیستی نیست . تنها کسانی که در حرف کمونیست باقی
 مانده اند و در عمل تا حد نمایندگان "متحدان موقت پرولتاریا"
 سقوط کرده اند می‌توانند از "میان برزدن به انقلاب سوسیالیسم"

لیستی " انتقاد کنند. هر کمونیستی باید خواهان کوتاهترین راه به انقلاب سوسیالیستی و هر چه زودتر خاتمه دادن بسه حیات نفرت بار و بدبختی آفرین سرمایه داری باشد. اما هر کمونیستی باید پیاموزد که لنینیسم تنها راه وبالطبیع کوتاهترین راه " به انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم است. راه کوتاه تری وجود ندارد. انحراف تروتسکیسم نیز در " جلو انداختن " انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه برعکس لفاظی "چپ" تروتسکیسم تنها نتیجه اش نفی وقوع انقلاب سوسیالیستی در عمل است.

